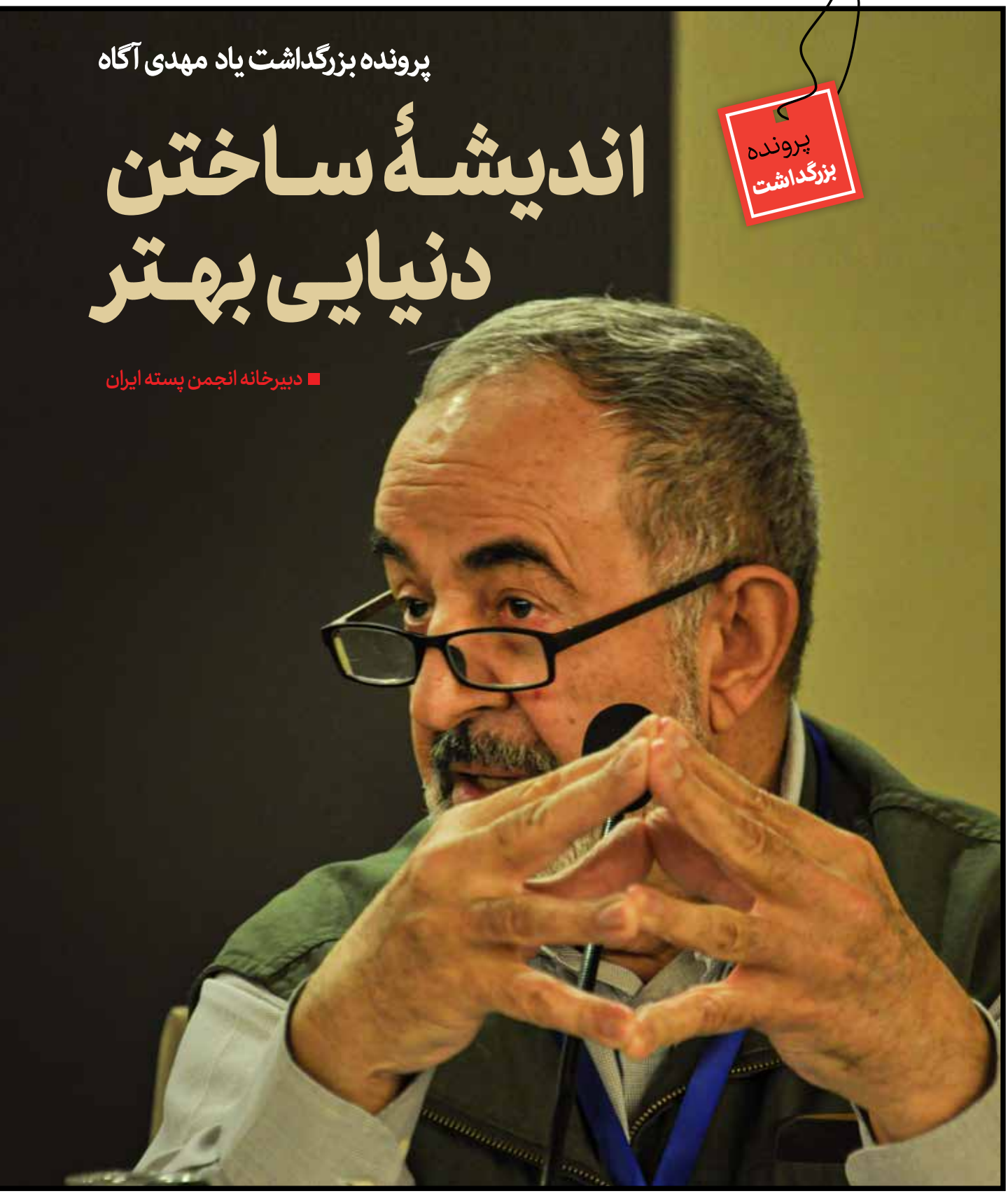
پرونده بزرگداشت

پرونده بزرگداشت یاد مهدی آگاه

اندیشهٔ ساختن دنیایی بهتر

■ دبیرخانه انجمن پسته ایران



پس از درگذشت مهدی آگاه، از متفکرین برجسته کشور که تأسیس انجمن پسته ایران نیز یکی از ثمرات ایده‌های جسورانه و دوراندیشانهٔ وی بوده‌است، هیئت تحریریه ماهنامه دنیای پسته بلافاصله در شماره اردیبهشت ماه ۱۴۰۱ این قول را به مخاطبین گرانقدر داد که در یکی از شماره‌های آتی به موضوعی تحت عنوان «درباره زندگی و اندیشه استاد مهدی آگاه» با استفاده از آرشیو سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و گفت‌وگو با نزدیکان وی بپردازد. برخود لازم دیدیم که در زمان مصادف شدن سالروز فوت استاد بزرگ با موعد انتشار ماهنامه اردیبهشت امسال، وعده خود را عملی سازیم.

طی این یکسال فرصت کافی برای فکرکردن به ابعاد مختلف تهیه این محتوا پیش آمد و نهایتا به این نتیجه رسیدیم کسی از عهده به تصویرکشیدن زندگی حرفه‌ای و اندیشه وی به‌جز خود استاد برنمی آید. به‌عبارت دیگر، فقط مهدی آگاه می‌تواند بدون تحریف و تعریف روایت‌گر اندیشه‌های بلند مهدی آگاه باشد؛ زیرا هرچه خواستیم از کسی بپرسیم و یا سر قلم را به‌راهی بچرخانیم که رنگ و بوی مدح و مجیز به خود نگیرد تا اسطوره نسازیم، نتوانستیم؛ همان چیزی که مهدی آگاه دوست نداشت به او نسبت دهند. استاد همواره یادآور می‌شد که مهم نیست شخص گوینده کیست و یا چه پُست و سمَت و عقبه‌ای دارد، بلکه آنچه گفته می‌شود مهم است.

از این‌رو، به‌منظور گرامی‌داشت این اندیشه جاوید که اثرات زیادی بر انسان‌های اطراف خود، جامعه و حتی بعضاً بسیار فراتر از آن داشت، تصمیم گرفتیم در این شماره از ماهنامه دنیای پسته تعداد پنج اثر مکتوب وی در زمینه‌های اقتصاد، آب و تولید و تجارت پسته را بدون تصرف، تلخیص و دستکاری در قالب یک پرونده بازنشر کنیم. در تولید این پرونده به این نکات توجه شده‌است:

- برای انتخاب محتوای این پرونده سه معیار در نظر گرفتیم؛ ۱- نتیجه محتوا برای شرایط حال معنادار باشد ۲- محتوای ارائه‌شده راه‌حل‌محور باشد ۳- مطلب مدنظر نمایش کاملی از نحوه تفکر نقادانه استاد را ارائه کند.
- از خلاصه‌سازی و برگزیدن نکات برجسته و انتشار آنها پرهیز کردیم؛ چون احتمال بروز اشتباه در انتخاب نکات برجسته و امکان تغییر در مضامین و معانی در این روش وجوددارد. ضمن اینکه، کلمات، جملات و پاراگراف‌های تنظیم‌شده توسط مهدی آگاه با وسواس انتخاب شده‌اند و با تسلسل خاصی نسبت بهم پیوند خورده‌اند که امکان دست‌بُردن در محتوا برای تهیه نسخه گزیده‌ای از آن را دشوار می‌کند.
- در تصمیم‌گیری برای تولید محتوا سُنت‌شکنی کردیم و به‌سراغ بستگان، نزدیکان، همکاران، دوستان و خیل شاگردان استاد نرفتیم؛ چرا که مهدی آگاه متفکری صاحب قلم و صاحب ایده بود. بالغ بر ۵۰ اثر مکتوب شامل مصاحبه، یادداشت و مقاله در ماهنامه‌های انجمن و سایر رسانه‌ها از وی منتشر شده‌است؛ همچنین، کتاب حقوق آب در فلات مرکزی ایران یک اثر ممتاز و البته نادر در سپهر حقوقی ایران است که زاییده اندیشه بلند و تجارب اوست. استاد غالباً در گردهمایی‌ها و جلسات انجمن نقش روشنگرانه‌ای ایفا می‌کرد و به ایراد سخن می‌پرداخت که بخش بزرگی از آنها در آرشیو انجمن موجود هستند. از این‌رو، معتقدیم وی طی دوران حیات خود هر آنچه در اندیشه داشته را با دقت نظر، حساسیت بالا و پرداخت سخت‌گیرانه در آثار موجود منعکس کرده‌است.
- کلیه آثار مکتوب استاد مهدی آگاه را در این شماره بازنشر نکردیم، چرا که علاوه بر طولانی‌شدن پرونده و بیم از حوصله خارج‌شدن آن برای مخاطب، ماهنامه دنیای پسته ظرفیت بازنشر همهٔ مطالب را ندارد. از این‌رو، برای رفع این نقیصه، فهرست عناوین کلیه آثار مکتوب وی را در انتهای پرونده قرارداده‌ایم که امکان مطالعه همهٔ آنها با ارجاع به وبسایت انجمن فراهم گردد.

باید توجه داشت آنچه از چنین شخصیت‌هایی می‌تواند برای همیشه به یادگار بماند و پندآموز باشد، نوع نگاه آنها به جهان و طرز مواجهه فکری و عملی با موضوعات و چالش‌هاست؛ وگرنه با توجه به تغییر مداوم جهان و پیشرفت‌های بشر، نظرات آنها راجع به مسائلی که در طول دوره حیات خود به آنها پرداخته‌اند، ممکن است محدود به شرایط خاص زمانی و مکانی موضوع باشد.

هفته نامه تجارت فردا
شماره ۱۸۱
۲۹ خرداد ۹۵

کدام سیاست باعث شد فرهنگ تولید در ایران از بین برود؟

فروپاشی ارج

ماجرای پیوستن من به ارج، آنقدر طولانی نبود که شرحش مثنوی هفتاد من طلب کند. اما در یک بزنگاه تاریخی به‌وقوع پیوست. بزنگاهی که سرنوشت ده‌ها بنگاه اقتصادی بزرگ را تحت تأثیر قرار داد و آینده را برای آنها تیره و تار کرد.



آبان‌ماه سال ۱۳۵۲ بود که دوران سربازی‌ام به پایان رسید و مایل نبودم از پدر و خانواده، برای به‌دست آوردن شغل، کمک بگیرم و ترجیح دادم شروع کار در بخش خصوصی با توصیه و آشنایی برادرم صورت نگیرد. پدرم، مرحوم غلامرضا آگاه، بنیان‌گذار شرکت صادرات پسته ایران، تاجری سرشناس محسوب می‌شد که وسعت کارش مرزهای ایران را پشت سر گذاشته‌بود. برادرم منوچهر آگاه نیز آن روزها معاون وزارت دارایی بود و فردی بانفوذ به‌شمار می‌آمد.

با پایان دوره سربازی و زمانی که جویای کار بودم، آگهی استخدام شرکت لوازم خانگی ارج، نظرم را جلب کرد. مدیران ارج به دنبال استخدام فردی برای تصدی ریاست امور صادرات شرکت بودند و پس از طی مقدمات رایج و انجام مصاحبه حضوری، در اوایل آذرماه سال ۱۳۵۲ به استخدام این شرکت درآمدم.

شرکت ارج که به دنبال موفقیت‌های مهندس ارجمند در تولید صندلی‌های فلزی تاشو در کارگاهی واقع در خیابان شوش، سرمایه کافی انباشته‌بود در محل جدیدی در جاده کرج و نزدیک استادیوم ورزشی آزادی فعلی اقدام به تأسیس کارخانه تولید لوازم خانگی، شامل یخچال، اجاق گاز، کولر و ماشین لباسشویی کرده‌بود. این کارخانه در آن زمان بزرگ‌ترین کارخانه لوازم خانگی ایران و خاورمیانه محسوب می‌شد و شاید نخستین کارخانه‌ای بود که از کامپیوترهای IBM برای امور مالی و انبارداری استفاده می‌کرد. زمانی که مدیریت بخش صادرات این کارخانه را برعهده گرفتم، مدیر قبلی در مدتی کوتاه، شبکه‌ای از نمایندگی‌ها و کارگاه‌های تعمیراتی در همه کشورهای عربی خاورمیانه تأسیس کرده‌بود.

از آنجا که تولیدات این کارخانه به‌طور کامل در بازارهای خلیج فارس، هم از نظر قیمت و هم از نظر کیفیت رقابت‌پذیر بود، مدیر بازرگانی شرکت، در بدو ورود اینجانب را احضار و این خواسته را مطرح کرد که در اولین زمان ممکن با نمایندگان ارج در خاورمیانه دیدار و برنامه مدونی برای افزایش فروش در این منطقه تهیه کنم. آن روزها اقتصاد ایران در رکودی شاید مشابه رکود فعلی فرو رفته‌بود و گزارش‌ها نشان می‌داد انبوهی از تولیدات کارخانه در انبارها مانده و بازار فروش به‌علت تقاضای کم دچار رکود شده‌است.

در اسفندماه سال ۱۳۵۲ سفر بازاریابی اینجانب با موفقیت انجام شد و نزدیک به دو هزار محصول کارخانه و عمدتاً یخچال ارج در هفت کشور منطقه به قرارداد قطعی رسید و با دست پر به ایران مراجعت کردم. فروش دو هزار محصول تولیدی شرکت، قطعاً موفقیت بزرگی محسوب می‌شد، اما تأیید قراردادهای منعقدشده، چند صباحی به‌دلایل اداری در بخش بازرگانی شرکت از امروز

مهدی آگاه:

این روزها که اخبار متناقض از وضعیت شرکت‌های بزرگ ایرانی می‌شنوم، بی‌اختیار یاد سیاست‌های غلط دهه ۵۰ می‌افتم که گذر زمان و تکرار تجربیات تلخ هم نتوانست این فکر را برای همیشه از ذهن برخی تکنوکرات‌های دولتی دور کند. اکنون هم این نگرانی وجوددارد که اقتصاد ایران همچنان با تزریق دلارهای نفتی توسعه پیداکند.

به فردا حواله می‌شد. از آنجا که نگران تعهدات شرکت بودم و هراس داشتم که قراردادها به‌دلیل گذشت زمان دچار مشکل شود، به‌شدت پیگیر بودم اما به‌درستی نمی‌دانستم دلیل مانع‌تراشی بر سر راه صادرات کالاهای تولیدی شرکت چیست. موضوع این بود که فروش محصولات با دستور مستقیم بخش بازرگانی صورت گرفته‌بود و از همه مهمتر این بود که محصول زیادی در انبار وجودداشت و در صورت اقدام سریع، می‌شد انبارها را از وجود کالای تولیدشده پاک کرد، اما نمی‌دانستم دلیل بهانه‌تراشی‌ها چیست. لحظات عجیبی بر من گذشت. مشتریان مدام فشار می‌آوردند و پیگیر تعهدات شرکت بودند. تعمیرکاران نیز مطابق قرارداد، برای یادگیری باز و بسته کردن محصولات می‌آمدند و در کلاس‌های آموزشی شرکت می‌کردند. با این حال خبری از ارسال محصولات نبود. در اثر فشارهایی که به مدیریت بازرگانی شرکت آوردم یک روز اینجانب را به دفتر خود احضار کرد و به‌صراحت گفت که شرکت ارج قصد دارد واحد صادرات خود را تعطیل کند و اینجانب را با کارمندان این واحد، در واحد واردات کالاهای خانگی از شرکت آدمیرال آمریکا به کار گمارد. ایشان همچنین به‌صراحت اعلام کرد که شرکت ارج به‌هیچ‌وجه تعهداتی را که بخش صادرات برای تحویل کالا به خارج ایجاد کرده‌است نمی‌پذیرد و در شرایط جدید، قراردادها قابل انجام نیست.

پرسیدم شرایط جدید چیست و چه مختصاتی دارد؟ گفتند؛ در اسفندماه که شما در سفر بازرگانی بودید، به‌علت اختلال در صادرات نفت کشورهای عربی از سوی غرب، قیمت نفت از بشکه‌ای ۳ دلار به بشکه‌ای ۱۲ دلار جهش داشته‌است و آقای مهندس ارجمند از محافل دربار شنیده‌است که شاه قصد دارد با افزایش قیمت نفت، میزان استخراج را نیز افزایش دهد و با تجدید نظر در برنامه بودجه،



سرمایه‌گذاری شدیدی در مسائل زیربنایی و تولیدی انجام دهد، به‌طوری که در ۱۰ سال آینده اقتصاد ایران از کشور فرانسه پیشی گیرد. وقتی همچنان کنجکاوانه به مدیر بازرگانی شرکت نگاه می‌کردم، ادامه‌داد: بر اساس ارزیابی مدیران شرکت، وارد کردن دلارهای نفتی به اقتصاد کشور موجب افزایش تورم از ۲ درصد سالانه به ۱۲ درصد و تثبیت همزمان نرخ دلار در هفت تومان یا حتی کاهش نرخ دلار بسیار محتمل است. بنابراین، در چنین شرایطی واردات کالاهای اشتغال‌زا تنها گزینه است و صادرات و تولید داخلی جوابگو نخواهدبود.

پس از شنیدن این اظهارات، آمادگی خود را برای استعفا و پوزش‌خواهی از نمایندگان وفادار شرکت در خاورمیانه عربی، اعلام کردم و فرصت خواستم که امور بخش صادرات را به هر کسی که برای واردات تعیین می‌کنند محول کنم. دوره خروج من از شرکت ارج، مصادف بود با افزایش شدید درآمدهای نفتی. همان‌طور که مدیر بازرگانی شرکت ارج گفته‌بود، شاه برنامه را تغییر داد و درآمدهای نفتی را به اقتصاد تزریق کرد. او به حرف کارشناسان گوش نداد که نسبت به خطر تزریق درآمدهای نفتی به اقتصاد هشدارداده‌بودند. این پول وقتی وارد اقتصاد شد، تورم ایجادکرد. در کوتاه مدت، رضایت خاطر نسبی در مورد فراوانی کالاهای وارداتی به‌وجودآمد، اما مصرف‌گرایی تشدید شد و روحیه مردم تغییرکرد. شاه درحالی‌که نسبت به افزایش نارضایتی عمومی نگران بود، قصد داشت از درآمدهای نفتی، به مثابه ابزاری برای فرونشاندن آتش نارضایتی مردم استفاده‌کند. بنابراین، در طول این سال‌ها، واردات به شدت افزایش یافت، نقدینگی به شکل بی‌سابقه‌ای رشدکرد و اقتصاد ایران به شکل نگران‌کننده‌ای به درآمدهای نفتی وابستگی پیدا کرد. واردات رونق گرفته‌بود و شرکت‌های بزرگ ایرانی رغبتی به تولید و صادرات نداشتند.

شرایط جدید را مدیران شرکت ارج خوب پیش‌بینی کردند. چه آنکه طی سه سال بعد، تورم به شدت افزایش یافت و کوشش برای کاهش نرخ دلار از ۷ تومان به ۴ تومان در دستور کار قرارگرفت. توسعه دیوانسالاری، بسط ارتشا، هدایت سرمایه‌گذاری‌های دولت به‌سوی صنایع انرژی‌بر، توسعه بخش خدمات و بالاتر از همه تبدیل بخش خصوصی از موتور رشد جامعه به دریوزگی و رانت‌خواری از این زمان کلید خورد. در اثر این سیاست بود که ارج و بسیاری از شرکت‌های بزرگ ما به‌تدریج در مسیر نابودی قرارگرفتند.

این روزها که اخبار متناقض از وضعیت شرکت‌های بزرگ ایرانی می‌شنوم، بی‌اختیار یاد سیاست‌های غلط دهه ۵۰ می‌افتم که گذر زمان و تکرار تجربیات تلخ هم نتوانست این فکر را برای همیشه از ذهن برخی تکنوکرات‌های دولتی دور کند. اکنون هم این نگرانی وجوددارد که اقتصاد ایران همچنان با تزریق دلارهای نفتی توسعه پیداکند. بورس تهران که زمانی عمدتاً از کارخانه‌های فعال در کشاورزی، نساجی، چرم و کفش و بالاتر از همه لوازم خانگی و صوتی و تصویری متشکل بود، امروز با جنازه‌های ورشکسته این شرکت‌ها و جایگزینی آنها با صنایع انرژی‌بر و سرمایه‌بر و نه اشتغال‌زا نظیر پتروشیمی، فولاد، پالایشگاه و نیروگاه که اغلب فقط با یارانه انرژی زنده‌اند روبه‌رو است.

باش تا صبح دولتت برسد

کاین هنوز از نتایج سحراست

هفته نامه تجارت فردا
شماره ۲۵۰۰۱
۱۷ آذر ۱۳۹۶

بررسی مسیر اصلاح کشاورزی در ایران در گفت‌وگو با مهدی آگاه

به نام بحران به کام صنعت



مهدی آگاه می‌گوید: اگر بحران آب داریم - که داریم- چرا تنها خواستار توقف کشاورزی هستیم. آیا راهکار مقابله با بحران آب این است که فقط بگوییم کشاورزی را تعطیل کنیم. چرا به صنعت توجه نمی‌کنیم؟ چه کسی گفته کشاورزی صرفه ندارد، اما صنعت دارد. تا زمانی که ما قیمت آب و انرژی را در کشور واقعی نکنیم، غیرممکن است بتوانیم متوجه شویم که چه کاری صرفه اقتصادی دارد و چه کاری ندارد.

مهدی آگاه فرد ناشناسی نیست. فرزند غلامرضا آگاه است و برادر منوچهر آگاه. نام خودش و پدرش با پسته، ارزآورترین محصول کشاورزی ایران گره‌خورده و نام برادرش با نوسازی اقتصاد ایران. غلامرضا آگاه اولین کسی بود که رفسنجانی‌ها را به تولید و کاشت پسته تشویق کرد. در جنگ جهانی دوم، مغز پسته را به نام «جیره غذایی»، به ارتش‌های متفقین و آلمان شناساند و در سفر نیل آرمسترانگ به ایران پسته ایران را به او هدیه داد. برای صادرات پسته ایران به آمریکا تا مرز ورشکستگی پیش رفت و سرمایه‌ای عظیم هزینه کرد تا توانست درخت بنه جنگلی را با پسته اهلی پیوند بزند و پسته تولیدی را به بازارهای دنیا صادر کند. برادرش منوچهر آگاه دکترای اقتصاد دانشگاه آکسفورد را دارد و سال ۱۳۳۸ که به ایران بازگشت ریاست اداره بررسی‌های اقتصادی بانک ملی و بانک مرکزی را بر عهده گرفت و تلاش کرد نهاد تولید آمار کلان اقتصادی را پایه‌گذاری کند. مهدی آگاه را در تهران ملاقات می‌کنیم؛ او ادامه‌دهنده راه پدر در صنعت پسته است و مدت‌هاست در اندیشکده تدبیر آب ایران به بررسی اوضاع کشاورزی در شرایط بحرانی آبی می‌پردازد. گفت‌وگویمان با مهدی آگاه حدود دو ساعت طول می‌کشد. گفت‌وگویی متفاوت درباره اوضاع کشاورزی

و نقد سیاست‌های در پیش گرفته‌شده برای توقف آن از یک‌سو و طرح خودکفایی غلات و دانه‌های روغنی از سوی برخی مسوولان دیگر. آنچه در ادامه می‌آید بخش‌هایی از این مصاحبه است که قابلیت انتشار دارد.

مساله بحران آب یک دغدغه جدی است. دغدغه‌ای که هم دامن تامین آب مورد نیاز در بخش شرب را گرفته هم صنعت و هم کشاورزی را. در این میان اما مساله کشاورزی همواره با انتقاد بیشتری مواجه بوده. چراکه آمارهایی که منتشر می‌شود می‌گوید حدود ۹۲ درصد آب کشور در بخش کشاورزی مصرف می‌شود اما کشاورزی آب را به هدر می‌دهد و بهره‌وری لازم را ندارد. در آخرین اظهارنظر هم رئیس خانه کشاورز گفته کشاورزی با پول نفت دیگر جای کار ندارد و هزینه تولید برخی از محصولات کشاورزی در ایران بیش از دو برابر قیمت جهانی است.

بگذارید گفت‌وگو را با بررسی سخنان آقای کلانتری آغاز کنیم چون من با بخشی از این سخنان مخالفم و می‌خواهم چند نقد کلی به آن وارد کنم. ایشان مساله توقف تولید برخی از محصولات کشاورزی به دلیل کمبود آب را مطرح می‌کند و می‌گوید هزینه تولید برخی از محصولات کشاورزی در ایران بیش از دو برابر قیمت جهانی است. اما آیا این مساله محدود به محصولات کشاورزی است؟ اگر بخواهیم از این منظر به بخش کشاورزی نگاه کنیم، باید بگوییم که همه صنایع بزرگ ما در داخل کشور ورشکسته‌اند. این صنایع یا با عدم محاسبه هزینه واقعی استهلاک، یا در پناه دیوار بلند تعرفه‌های گمرک وارداتی یا با دریافت یارانه‌های پنهان انرژی و آب توانسته‌اند تاکنون سرپا بمانند. شرکت هواپیمای ملی ایران از گروه اول است که نمی‌تواند ناوگان خود را از محل ذخیره‌های استهلاک بازسازی کند. شرکت ایران‌خودرو از گروه دوم است که حیات خود را عمدتاً مرهون تعرفه‌های سهمگین وارداتی است. صنایع فولاد، پتروشیمی و ذوب مس در گروه سوم قرار می‌گیرند که چنانچه قیمت‌های بین‌المللی انرژی حاکم می‌شد ادامه حیاتشان غیرممکن بود.

نکته دیگر اینکه آیا آقای کلانتری می‌خواهد با تعطیل کردن کشاورزی، آب مصرفی این بخش را به صنعت بدهد؟ یعنی آب را از یک بخش که به گفته ایشان صرفه اقتصادی ندارد بگیریم و به بخش دیگری بدهیم که قطعاً ورشکسته‌اند؟ این شرکت‌های ورشکسته چگونه می‌توانند جانشین بخش کشاورزی ما بشوند؟ وضعیت ما در بخش صنعت به مراتب از بخش کشاورزی بدتر است. ظاهراً بهترین و پرسودترین صنعت در ایران، تولید فولاد است. این صنعت و کارخانه‌های تولیدکننده فولاد بزرگ‌ترین دریافت‌کنندگان یارانه انرژی در کشورند. یکی از بزرگ‌ترین کارخانه‌های این صنعت، در سال ۹۲ حدود یک میلیارد و ۳۲۰ میلیون دلار یارانه پنهان انرژی از دولت دریافت کرده است. منابع انرژی آبشخور برخی از صنایع خاص شده است. انرژی را با قیمت‌های واهی و بسیار بسیار اندک به بخش صنعت می‌دهند. می‌خواهید چنین صنایعی با این حجم از یارانه سودآور نباشند! اما در مقابل بخش کشاورزی ما انرژی بسیار اندکی مصرف می‌کند و در نتیجه یارانه انرژی که می‌گیرد بسیار کم است. مثلاً در کاشت گندم چنانچه نرخ برق برای مصارف صنعتی و کشاورزی یکنواخت شود حدود چهار درصد به هزینه‌های تولید اضافه می‌شود. اما این یارانه‌ها در بخش صنعت ۲۰ تا ۵۰ درصد هزینه تولید است. ما تمام هم‌وغم و توان خود را صرف تولید فولاد، مس و سیمان کرده‌ایم. اما یارانه‌های پنهان انرژی که به این صنایع داده می‌شود بسیار زیاد است. چگونه ممکن است تولید این محصولات با این میزان عظیم یارانه افتخار باشد اما تولید محصولات کشاورزی افتخار نباشد؟ نخست باید یارانه انرژی از هرگونه تولید چه در بخش صنعت چه کشاورزی حذف شود بعد بنشینیم و بحث کنیم که تولید چه کالایی افتخار است و اقتصادی است و تولید کدام نه.

الان هزینه تمام‌شده محصولات مختلف چه صنعتی و چه کشاورزی بدون انواع یارانه‌ها محاسبه نشده است؟

اینک ما نمی‌دانیم که قیمت هر کالایی در غیاب یارانه‌های انرژی کدام است. چنانچه جناب آقای عیسی کلانتری راهی برای محاسبه قیمت کالاهایی نظیر گندم، هندوانه، پسته، فولاد، سیمان و... در صورت حذف یارانه‌های انرژی دارند بهتر است آن را منتشر کنند تا مجبور نباشیم در تاریکی بخش‌های مختلف را به نابودی محکوم کنیم. الان آقای کلانتری گفته‌اند هزینه ما در بسیاری از محصولات کشاورزی بیش از دو برابر قیمت جهانی است. خب مدرک ایشان چیست؟ ایشان از کجا چنین آمار و ارقامی را استخراج کرده؟ از کجا متوجه شده‌اند قیمت هر محصول چقدر است و از کجا متوجه شده‌اند که تولید فلان محصول کشاورزی صرفه اقتصادی ندارد، اما تولید فلان محصول صنعتی توجیه دارد؟ ارقامی که عنوان می‌شود با قیمت قلابی انرژی است. این هم نقد دیگری است که به سخنان ایشان دارم.

بیایید از منظر بحران آب به سخنان ایشان توجه کنیم. ایشان می‌گوید کشاورزی با وجود بحران آب معنا ندارد. مشکل آب در کشور ما جدی است. آیا به نظر شما ما باید این منابع محدود آب را صرف کشاورزی کنیم؟

ما در شرایط بحرانی آب قرار داریم. این سخن درست است. اما مساله این است که در این

مصاحبه



مهدی آگاه:

ما در شـرایط بحرانی آب قرار داریم. این سـخن درست است. اما مسـاله این است که در این شـرایط بحرانی بایـد دید تولید چه کالایی -اعـم از صنعتی و کشـاورزی- آب کمتری می‌برد و ارزآوری بیشـتری برای کشـور دارد. ما می‌توانیم محصولی را که آب کمتری می‌خواهد تولید و صادر کنیم و در مقابل آن محصولی را که ارزآوری کمی دارد و آب بیشتری می‌خواهد وارد کنیم.

شـرایط بحرانی بایـد دید تولید چه کالایـی -اعم از صنعتـی و کشـاورزی- آب کمتـری می‌بـرد و ارزآوری بیشـتری بـرای کشـور دارد. مـا می‌توانیم محصولـی را کـه آب کمتـری می‌خواهـد تولید و صادر کنیم و در مقابل آن محصولی را که ارزآوری کمی دارد و آب بیشـتری می‌خواهد وارد کنیم. اما چـون قیمت واقعی تولید در کشـور ما مشـخص نیسـت، کلی‌گویـی می‌کنیـم و می‌گوییـم بایـد کشـاورزی را متوقـف کـرد. اگـر بحـران آب داریم -کـه داریـم- چرا تنها خواسـتار توقف کشـاورزی هسـتیم. آیا راهـکار مقابله با بحران آب این اسـت که فقط بگوییم کشـاورزی را تعطیـل کنیم. چرا بـه صنعـت توجـه نمی‌کنیـم؟ چه کسـی گفته کشـاورزی صرفه نـدارد، اما صنعـت دارد. تا زمانی کـه مـا قیمـت آب و انـرژی را در کشـور واقعـی نکنیم، غیرممکن اسـت بتوانیم متوجه شویم که چه کاری صرفه اقتصـادی دارد و چـه کاری ندارد. مقامـات تمرکـز خـود را بـر تولیـد فـولاد در کشـور گذاشـته‌اند و هـدف ایـن اسـت کـه بـه تولیـد ۵۵ میلیـون تـن تولیـد فـولاد بـه روش احیای مسـتقیم در سـال برسـیم. صنعت فولاد آب‌برتریـن صنعـت و بزرگ‌تریـن مصرف‌کننده انـرژی اسـت. این صنعـت با یارانه عظیـم انرژی سـر پا مانده. بر اسـاس محاسـبات هزینه انرژی سـه فرآیند اصلی گندله‌سازی، احیای مستقیم و کـوره قـوس الکتریکی بـرای هر تن فـولاد به ارزش ۲۸۹ دلار، بیـش از ۱۱۸ دلار بـوده اسـت. قیمت صادراتی این محصـول در حدود کمتر از ۲۰ درصـد قیمت تمام‌شـده آن اسـت. باید دید چـرا متولیـان صنعت مـا روی تولیـد محصولی تمرکـز کرده‌انـد و در ایـن شـرایط ایـن همـه یارانـه آب و انـرژی را به یک صنعت ورشکسـته می‌دهنـد امـا با فـرض اینکه کشـاورزی توجیه اقتصادی نـدارد، می‌خواهند آن را تعطیل کنند. سـوالی از این دوستان دارم. شما اگر کشاورزی و کشـت برخی از محصولات را متوقف کردید، آیا می‌خواهیـد آب را برای نسـل آتی ذخیره کنید یـا ایـن میـزان آب را هـم می‌خواهید به صنعت مورد علاقه خودتان هدایت کنید؟ صنعت ما در همه این سـال‌ها کل انرژی کشـور را با کمترین قیمـت بلعیـده و حـالا می‌خواهد منابـع آبی را هـم ببلعـد. عـده‌ای می‌خواهند منابع آبـی را به سـمت صنعت ببرنـد اما نـه از طریق بـازار آزاد.

راهـکار پیشـنهادی شـما چیسـت؟ آزادسـازی قیمـت آب و انـرژی؟

در کنـار آزادسـازی قیمـت حامل‌های انـرژی تا زمانـی کـه بازارهـای محلـی آب در هـر حوضه آبریـز ایجـاد نشـود نمی‌تـوان به هیـچ اجماعی دربـاره نحوه چگونگی مصرف آب رسـید. به‌طور مثـال در حـوزه دریاچـه نمـک حوض سـلطان قـم که شـامل تهران بـزرگ نیز می‌شـود قطعاً بزرگ‌تریـن مصرف‌کننـده آب شـرب صنعـت اسـت و نه کشاورزی. ولی در حوزه کویر درنجیر کـه کرمـان و رفسـنجان در ایـن حوضـه قـرار دارند هنوز مصرف کشـاورزی قریـب ۸۰ درصد از مصـرف آب را بـه خـود اختصاص داده اسـت. بازار رقابتی بهتریـن تخصیص‌دهنده منابع آبی کشـور در هر حوضه آبریز اسـت، هـرگاه این دو شـرط حاصل شـود می‌توان گفـت که مدیریت آب کشـور از دام تخصیـص بـر اسـاس منافـع شـخصی یا گروهی آزاد شـده اسـت. آب کالایی نیسـت کـه قیمـت آن در همه‌جـا یکی باشـد. قیمت آب وابسـته به حوضه آن است. اگر آب به قیمت رقابتی به فروش برود آن زمان مشـخص می‌شـود که تولیـد چه کالایی صرفـه اقتصادی دارد و تولیـد کـدام صـرف نخواهـد کـرد. دولت بایـد از دخالـت در قیمت آب و انرژی پرهیز کند. مـا باید اجازه دهیم بازار آزاد و خود اقتصاد تصمیم بگیرد که این منابع محدود آب صرف تولید فولاد شـود یا کاشـت هندوانه. اما مشـکل این است که در کشـور ما قیمت‌ها واقعی نشده‌است. مطمئنم اگـر در اطـراف تهران بـاغ گیلاس احـداث کنیم، درآمد آن از خیلی از صنایع کنونی ما بیشتر است.

بـا ایـن اقـدام آیـا می‌تـوان به این سـوال هـم جواب داد که تولید کدام کالای کشـاورزی صرفه اقتصادی بیشتری نسـبت به بقیه دارد؟

بله طبیعتاً. اما و این اما امای بزرگی است، حصول ایـن دو شـرط و کنـار زدن مصلحـان خیرخـواه احتیـاج بـه اراده پولادیـن در بالاتریـن سـطوح مدیریتی کشـور دارد. اما در نبود شرایط بازار روش دیگـری می‌تواند مقایسـه‌ای در بخش کشـاورزی بیـن محصولات شـکل دهـد به عبارتـی می‌توان ارزآوری کالاهـای کشـاورزی مختلـف را بـه ازای مصرف یک مترمکعب آب تخمین زد. اندیشـکده تدبیر آب ایران مطالعه‌ای در این مورد روی هشـت محصول انجام داده که نتایج تقریبی آن بدین شـرح اسـت: در مقابل مصرف یک مترمکعـب آب ارزآوری گندم ۱۰ سـنت، ذرت ۱۲ سـنت، عدس ۲۸ سنت، پسـته ۹۳ سنت، زرشک ۱۰۴ سـنت، هندوانه ۱۲۰ سنت، گل محمدی ۱۴۰ سنت و زعفران ۳۰۰ سنت بوده‌است. یعنی اگر قرار باشد به اندازه کل نیاز کشور گنـدم بکاریـم (کل نیاز کشـور ۱۵/۵ میلیون تن) بـه حدود ۲۸ میلیارد مترمکعب آب نیاز اسـت اما اگـر ارز همیـن مقـدار گنـدم را از محل صـادرات هندوانـه تامین کنیـم ۲۰ میلیـارد مترمکعب در مصـرف آب صرفه‌جویی کرده‌ایم. شـاید با همین یک تغییر بتوان کل مسائل آب کشور را حل کرد.

پـس چـرا بـر مسـاله تولید گنـدم تا این حد تاکیـد دارند؟ آیا مسـاله دغدغه تامین امنیـت غذایی یا مقابلـه با تحریم احتمالـی مواد غذایی اسـت؟

مسـاله ایـن اسـت کـه ایـن تصمیم‌سـازی در کشـور ما بدون هیچ مطالعه، بررسـی و محاسـبه انجـام می‌شـود. بـه عنـوان مثـال در اسـفندماه گذشـته رئیس شرکت آب منطقه‌ای کهگیلویه و بویراحمـد اعلام کرد حکم قطع برق هندوانه‌کاران را اخـذ کـرده اسـت درحالی‌کـه کشـاورزان هندوانـه‌کار مـا بالاتریـن بهـره‌وری را در بخـش کشـاورزی دارنـد و با مصرف یـک مترمکعب آب چهـار کیلو هندوانـه در جنـوب کرمان برداشـت می‌شـود امـا گنـدم‌کاران مـا بـا مصـرف یـک مترمکعـب آب تنهـا ۶۰۰ گـرم گنـدم برداشـت دارنـد. و ایـن امـر مـورد تاییـد آقـای دکتر عباس کشـاورز معـاون محتـرم وزارت کشـاورزی اسـت.



یعنی شما معتقدید راه اصلاح مسیر کشاورزی در ایران از تغییر الگوی کشت و تمرکز بر کشت محصولات کمتر آب‌بر و بیشتر ارزآور می‌گذرد؟

من دو راهکار دارم. اول اینکه ما تولید محصولاتی را که نیاز به آب زیاد دارند و ارزآوری کمی دارند متوقف کنیم. در این حالت تراز آبی کشور مثبت می‌شود. الان وزارت نیرو برداشت از ذخایر زیرزمینی کشور را ۴۴ میلیارد مترمکعب تخمین می‌زند. در حالی که میزان منابع آبی تجدیدپذیر ما تنها حدود ۲۰ میلیارد مترمکعب است. یعنی ما دو برابر بیشتر از میزان منابع آبی تجدیدپذیر آب برداشت کرده‌ایم. چنین سیاست آبی کاملاً اشتباه است. من حاضرم در هر جایی از این گفته دفاع کنم. بسیاری مساله خودکفایی گندم را مطرح می‌کنند. چرا ما باید این همه منابع آبی خود را برای کاشت گندم هدر بدهیم؟ چون نگرانیم که مبادا روزی تحریم غذایی بشویم. دو نکته را باید در قبال این نگرانی عنوان کنم. اول اینکه طبق معاهدات بین‌المللی تحریم‌ها تاکنون شامل تحریم غذایی نبوده است و ما در بدترین سال‌های تحریم، گندم مورد نیازمان را از آلمان و آمریکا تهیه کرده‌ایم. تنوع صادرکنندگان بین‌المللی گندم نشان می‌دهد تحریم غلات علیه ایران، اگر عملاً غیرممکن نباشد برای به اجرا درآمدن بسیار دشوار خواهد بود. از طرفی اگر برفرض محال ما تحریم شدیم یا نگرانی از بابت تامین گندم داشتیم، چنانچه به جای خودکفایی در غلات منابع آبی خود را برای روز مبادا حفظ کرده باشیم، با توجه به سه برابر بودن اراضی قابل کشت در ایران نسبت به اراضی زیر کشت، در صورت ضرورت در یک سال می‌توان کل گندم مورد نیاز را در داخل تامین کرد. ما این تجربه را پیش از این هم داشته‌ایم. امام خمینی در سال دوم انقلاب اعلام کردند همه گندم بکارند. من آن سال تنها یکبار باغ پسته‌ام را آب دادم و باقی آب را صرف کاشت گندم کردم. اما چرا در همه این سال‌ها باید کل منابع آبی را صرف کاشت گندم کنیم؟ ما الان می‌توانیم تولید این محصول آب‌بر و فاقد توجیه اقتصادی را متوقف کنیم. اما به جای آن منابع آبی‌مان را ذخیره کنیم. اما با ادامه رویه فعلی دیگر امکان چنین کاری نداریم. چون ما در همه این سال‌ها هرچه منابع آبی داشته‌ایم صرف کاشت گندم کرده‌ایم و به زودی آبی باقی نمی‌ماند که بخواهیم در تولید محصولات کشاورزی خودکفا بمانیم. داستان خودکفایی داستانی ساختگی است.

راهکار دومی که برای اصلاح کشاورزی وجوددارد چیست؟

راهکار دوم بسیار ساده است. قیمت حامل‌های انرژی و آب را آزاد کنید و بعد اجازه دهیم مکانیسم بازار عمل کند که تولید چه محصولی صرفه اقتصادی دارد. آن زمان هزینه تولید و صادرات مشخص می‌کند که آیا ما باید در این کشور فولاد تولید کنیم یا هندوانه؟ ما نمی‌توانیم مشخص کنیم که هزینه تمام‌شده فولاد یا هندوانه چقدر است و کدام صرفه اقتصادی بیشتری برای تولید دارد. البته من حدس می‌زنم صرفه تولید و صادرات هندوانه بیشتر است. ما روزانه هشت میلیون بشکه در روز گاز و نفت از زمین برداشت می‌کنیم. الان قیمت نفت حدود ۵۵ دلار است. یک محاسبه ساده نشان می‌دهد درآمد سالانه ما از محل فروش انرژی ۱۶۰ میلیارد دلار است. با احتساب برداشت ۴۴میلیارد مترمکعب آب با هزینه جایگزینی هر مترمکعب آب سه دلار، برداشت ما معادل ۱۳۲ میلیارد دلار خواهد بود. الان این صنایع هستند که بیشترین تغذیه را از این رانت حدود ۲۹۰ میلیارددلاری یارانه می‌کنند! و بعد می‌گویند صنعت سودده است اما کشاورزی صرفه ندارد! اصلاح کشاورزی در ایران راهی جز این دو مورد که گفتم ندارد. در نبود قیمت‌های واقعی هر فردی می‌تواند بگوید اقدام من خوب است. همان دوستانی که می‌گویند کشاورزی باید تعطیل شود نمی‌دانند چه کالای کشاورزی صرفه اقتصادی دارد. هیچ‌کدام نمی‌دانند کاشت زعفران یا گل محمدی چه ارزآوری می‌تواند داشته باشد یا صدها کشت دیگر. چرا نگران آزادسازی قیمت‌ها هستیم. بگذاریم این اتفاق رخ دهد و بعد بازار تصمیم بگیرد که چه کالایی توجیه اقتصادی دارد. در شرایط بحرانی آب چرا فقط باید دغدغه ما تعطیلی کشاورزی باشد شاید کشاورزی آب کمتری بخواهد و سود بیشتری عاید ما کند تا تولید فولاد و سیمان و فلان کالای صنعتی.

پرونده بزرگداشت یاد مهدی اگاه

دنیای پسته

خبرنامه داخلی انجمن پسته ایران

شماره ۸۶ | تاریخ: اسفند ۱۳۹۱

اندیشه مالکیت و حریم در آب‌های زیرزمینی

گذر از فرهنگ تولید ایرانی به راه رشد غیرسرمایه‌داری



تا نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ کشاورزی در نواحی نیمه خشک ایران بر پایه بهره‌برداری از آب‌های زیرزمینی به‌وسیله قنات استواربود. قبل از آن، آخرین بقایای املاک خالصه توسط دولت به‌فروش رسیده و مالکیت اراضی و آب‌های زیرزمینی به‌طور کامل در دست بخش خصوصی قرار گرفته‌بود. این املاک خالصه آخرین بقایای نظام تیولداری بود که با حمله مغول جانشین نظام دهقان- رعیتی سنتی ایرانی گردید.

در نظام تیولداری، خان بزرگ مالک کلیه زمین‌های کشاورزی و املاک بود. در هر ناحیه املاک و آب‌های متعلقه را به خان‌های کوچک‌تر برای مدتی در قبال تأمین باج و جنگجو واگذار می‌کرد. در این نظام، مالکیت به‌طور عموم به ارث نمی‌رسید و املاک از خانی به خان دیگر دست به دست می‌شد. در نظام قبل از حمله مغول و پس از پایان دوره ایلخانی، اساس مالکیت بر حیازت آبها و احیا اراضی موات توسط شهروندان متکی بود و املاک و آب‌های حیازت شده طبق قوانین اسلام به ارث رسیده و قابل معامله بود.

در این مختصر نوشته به تجربه شخصی اینجانب از اوضاع کشاورزی رفسنجان در اوائل دهه سال‌های ۱۳۳۰ تا اواسط دهه پنجاه بسنده گردیده‌است. تا اواخر دهه ۱۳۳۰ کشاورزی رفسنجان بر اساس بهره‌برداری از حدود ۳۰۰ رشته قنات استواربود که لازمه آن تفکیک مالکیت زمین از مالکیت آب‌های زیرزمینی می‌باشد. اراضی هر ده از محل مظهر قنات تا پایین دست که تحت کشت یا آیش قرار داشت محدود می‌شد. درحالی‌که رشته قنات از مظهر آن قنات شروع و معمولاً فرسنگ‌ها در اراضی موات یا اراضی مالکین دیگر به‌طرف ارتفاعات کشیده می‌شد.

مالکیت بر آب‌های زیرزمینی برای هر رشته قنات از محل ورود رشته قنات به سفره آبی و تا مادرچاه آن قنات و با حریمی که عرفاً از هزار تا هزار و پانصدمتر برحسب کیفیت خاک متغیر بود، تعیین می‌شد. اولویت در مالکیت و حریم آب‌های زیرزمینی بر اساس قاعده «لاضرر و لاضرار فی الاسلام» استوار بود و بدین ترتیب احداث قنات جدید به شرط آن مجاز بود که قسمت تران (آبده) آن در حریم ضرری قنوات موجود نبوده و برای توسعه قنوات قبلی ایجاد ضرر ننماید. به‌هرحال، ضرر زدن به مالکین آب‌های تحت‌الارضی در این زمان مستلزم صرف هزینه هنگفت برای کندن کیلومترها کانال زیرزمینی تا رسیدن به محل پیشکار قنات دیگران بود. در این مورد مالک قنات موجود می‌توانست سال‌ها قبل از آنکه ضرری متوجه وی گردد از نیت متجاوز به حقوق خود پیش آگهی داشته‌باشد.

در این زمان، تنها چاه‌های دستی که تا سطح سفره آبی حفر می‌شد (حفاری در عمق سفره آبی غیرممکن بود) روش دیگر استحصال آب به‌حساب می‌آمد. برداشت آب از این چاه‌های سنتی که به کمک دلو صورت می‌گرفت هیچ‌گاه نمی‌توانست حتی به چند درصد استحصال آب توسط قنات برسد. بدین جهت به مالکین اراضی روی رشته قنات که ممکن بود آب‌های تحت‌الارضی آن نقطه در حریم ضرری قنات باشد اجازه داده می‌شد که برای شرب انسان و دام در ملک خود چاه دستی حفر نمایند. این امر در عرف ایرانی و شرع اسلامی جایز بود. این گونه چاه دستی نمی‌توانست در میزان آبدهی قناتی که از کنار آن می‌گذرد زیان برساند.

در اوایل قرن اخیر که با روی کار آمدن رضا پهلوی همراه بود قوانین عرفی و شرعی ایران در قانون مدنی تثبیت گردید و این قوانین کاملا ظرفیت جوابگویی به مسائل حقوق آب و پاسخگویی به اختلافات در زمینه مالکیت آب و زمین و حریم آنها را دارا بودند. در این دوره، دعاوی بین قنوات به‌کندی شکل می‌گرفت و حکمیت کارشناسان محلی هیچ‌گاه اجازه بحرانی‌شدن به این مناقشات را نمی‌داد.

با پدیدار شدن دستگاه‌های حفاری جدید و پمپ‌های آبکشی در حجم زیاد از عمق سفره‌های آبی، عنصر کاملاً جدیدی وارد مبحث حیازت و احیا گردید. هر فرد صاحب مُکنت اندکی، می‌توانست در زمانی بسیار کوتاه با حفر و بهره‌برداری از چاه عمیق به کمک پمپ در ظرف چند روز به احیا مباحات دست بزند. امری که قبلاً مستلزم خرج هزینه گزاف بوده و انجام آن به ده‌ها سال زمان نیاز داشت.

ورود چاه عمیق به صحنه کشاورزی رفسنجان به دو طریق موجب تزلزل در مالکیت و بروز دعاوی و مناقشات حاد بر سر منابع آبی گردید. نخست آنکه چاه عمیق می‌توانست از فرسنگ‌ها فاصله به کاهش سطح سفره آبی به قنوات منطقه زیان برساند. دوم آنکه برخی از مالکین به استناد فتوای معروف که حفر چاه را (به معنای دستی آن) در زمین مالک مجاز می‌دانست، با سو استفاده از این فتاوی، به حفر چاه عمیق در حریم ضرری قنوات اقدام کردند. اختلافات قبلی که با حکمیت به‌سادگی حل می‌شد اینک به زد و خورد و حتی در پاره‌ای موارد به قتل منجر می‌شد. ناگهان ده‌ها نفر داوطلب حیازت از منابع آبی در یک منطقه می‌شدند و معلوم نبود که آیا اصلاً این حیازت جدید می‌تواند بدون آسیب‌رسانی به سرمایه‌گذاری قبلی صورت پذیرد؟

در چنین جوی بود که تکنوکرات‌های دولتی پا به میدان گذاشته و با قانون‌گذاری جدید در مسائل آب نهایتاً وزارت نیرو را مسئول صدور پروانه حیازت و رعایت حریم و اجرای اصل «لاضرر و لاضرار» کردند. این قوانین که متأثر از دیدگاه‌های دولتمردان وقت بود سرنوشت سرمایه‌گذاران در کشاورزی و باغات را به‌دست کارمندان دولت و مهندسان جوان سپرد. دولتمردان و تکنوکرات‌هایی که در جو آن زمان به‌شدت تحت تأثیر تبلیغات همسایه شمالی و مکتب «راه رشد غیرسرمایه‌داری» قرار داشتند.

از این پس تضییع حقوق مالکین موجود تحت عنوان سرمایه‌دار و فئودال از طریق صدور پروانه‌های حیازت (بهره‌برداری) جدید و نادیده گرفتن قاعده لاضرر و لاضرار به‌صورت مصیبت دائمی در آمد و هر چندسال یکبار در قالب اجرای عدالت اجتماعی پروانه بهره‌برداری چاه‌های بیشتری صادر می‌گردید. با آنکه در سال ۱۳۵۳ حوزه آبی رفسنجان به لحاظ بیلان آبی منفی با حدود ۴۰۰ رشته قنات و چاه عمیق از نظر صدور پروانه بهره‌برداری جدید ممنوعه اعلام شده بود، امروز تعداد بهره‌برداران پروانه‌دار از این سفره آبی بالغ بر ۱۶۰۰ فقره می‌گردد.

اکنون که در آغاز آخرین دهه قرن چهاردهم به‌سر می‌بریم به کمک قانون «تعیین تکلیف چاه‌های غیرمجاز» و طرح دولتی موسوم به فدک هجمه جدیدی علیه منابع آبی استان با تمسک همیشگی به اجرای عدالت اجتماعی صورت می‌گیرد. اگر دولتمردان ما متأثر از «راه رشد غیرسرمایه‌داری» نبودند، می‌شد که عدالت اجتماعی را از طریق بازخرید منابع آبی موجود از بهره‌برداران قبلی و با فروش اقساطی آن به محرومین تحقق بخشید، بدون آنکه لطمه‌ای به سرمایه‌گذاری‌های موجود وارد شده و موجب آواره شدن بهره‌برداران قدیم و جدید شویم.

دنیای پسته

خبرنامه داخلی انجمن پسته ایران

شماره ۱۰۰ | تاریخ: تیرماه ۱۳۹۳

گفت‌وگو با مهدی آگاه در راستای دیدگاه‌های زنده یاد باستانی پاریزی در باب قنات

اثرگذاری قنات بر فرهنگ ایران

آقای آگاه! شما از قنات به‌عنوان یکی از پایه‌های معیشتی و فرهنگی ایرانیان نام برده‌اید. علاقمندم برای شروع گفت‌وگو این بحث بیشتر باز شود.



در طول زمان، دو دیدگاه راجع به تأثیرپذیری فرهنگ و تمدن، از شیوهٔ معیشت و زیست بوم در جوامع انسانی مطرح بوده‌است. از یک سو، دیدگاه ابن‌خلدون را در سدهٔ چهاردهم میلادی داریم. وی توسعهٔ تمدن و چگونگی فرهنگ هر جمعیت انسانی را در درجهٔ اول متأثر از زیست‌بوم و جغرافی آن قوم می‌داند. مثلاً اینکه چرا بعضی از تحولات متصل به تمدن در بعضی جاها اتفاق افتاد و چرا در بعضی از جاها دیرتر اتفاق افتاد یا نیافتاد را تأثیر زیست بوم، جغرافیا و تأثیرگذاری جوامع همجوار می‌داند. دیدگاه دوم، دیدگاه مارکسیستی است که تحول در ابزار تولید و شیوهٔ تأمین معیشت را زیربنای تحولات فرهنگی و درجهٔ رشد تمدن می‌داند. دیدگاه ابن‌خلدون با چرخش کانون علم از بلاد اسلامی به رنسانس اروپایی به‌تدریج به بوته فراموشی سپرده‌شد. در دو قرن اخیر چنانچه فرهنگ و تمدن در بستر تاریخ بررسی شده‌باشد، معمولاً ابزار مطالعه خواسته یا ناخواسته متأثر از مارکس بوده‌است. از اواسط دههٔ سی قرن بیستم، آن قطعیت‌گرایی مارکسیستی توسط عدهٔ روزافزونی از اندیشمندان غربی زیر سوال رفت. پژوهش‌های این اندیشمندان ایشان را به مقدمهٔ ابن‌خلدون و تأثیرگذاری محیط بر فرهنگ و اثر متقابل فرهنگ بر محیط رهنمون شد. در سال‌های اخیر تحلیل‌گران بر تأثیرگذاری هر دو گروه از عوامل بر نوع تمدن و فرهنگ جامعه تأکید دارند.

به‌عنوان‌مثال، در سرزمین‌های مسطح، جغرافیا اجازه استفاده از نیروی آب برای سایش گندم و تولید آرد را نمی‌دهد؛ یعنی آسیاب آبی که جزو ابزار تولید و معیشت می‌باشد، نمی‌تواند در چنین زیست بومی ابداع گردد. به‌عبارت‌دیگر، دیدگاه ابن‌خلدون نسبت به دیدگاه مارکس در چنین زیست بومی ارجعیت دارد. یکی از ریشه‌های تفاوت فرهنگی بین مردمان فلات مرکزی ایران و صحراهای مرکزی شبه جزیره عربستان را می‌توان در آسیاب‌های آبی جست‌وجو کرد. ولی فرضاً چنانچه زیست‌بومی اجازهٔ

استفاده از نیروی آب و باد را بدهد، قطعاً نسبت به زیست‌بومی که در آن تنها انرژی انسان و چهارپایان پایهٔ تولید است، بسترساز جامعهٔ پیشرفته‌تری از نظر فرهنگی- هنری و سطح تمدن خواهدبود. علت امر آن است که هرگاه گندم را بتوانید بیشتر و ارزان‌تر آسیاب کنید، افراد بیشتری برای فعالیت‌های غیرتولیدی از جمله پرداختن به کارهای هنری آزاد خواهندشد. از هر کدام از این دو دیدگاه که بنگریم نقش قنات در توسعهٔ فرهنگی تعیین کننده‌است.

این قنات چگونه ایجاد شده؟

اولین قنات‌ها در ایران احداث شده‌اند. حدس زده می‌شود که ایرانی‌ها در حفر تونل‌ها برای استفاده از معادن، به آب زیرزمینی مزاحمی برخوردند که می‌شد با دادن شیب ملایم، این آب را از معدن خارج و استحصال معدن را ممکن ساخت. گروهی دیگر بر این باورند که اندیشهٔ سازه قنات از گسترش بعضی چشمه‌های کوهستانی به‌وجودآمده‌است. طبیعی است که اولین قنات‌ها در مناطق کاملاً خشک و صحرایی به‌وجود نیامده‌باشند؛ زیرا در این مناطق طول رشتهٔ قنات چندین فرسنگ بوده و احداث آن، ده‌ها سال به‌طول می‌انجامیده‌است. چنین سرمایه‌گذاریِ انسانی درخور توجهی در جوامع با جمعیت اندک و با تولید غلهٔ در حد نیاز تولیدکننده، نمی‌توانست شکل بگیرد. می‌توان نتیجه گرفت که نخستین قنات‌های مناطق کویری در زیست‌بوم‌هایی ایجاد شده‌است که چشمه‌های کوهستانی در تمام فصولِ سال، روستایی کویری با تولید نسبتاً وسیع را آبیاری می‌کرده‌است.

براین اساس اولین قنات یزد که ابتدا آب جاری در آنجا وجودنداشت، چگونه شکل گرفت؟

من قاصرم از اینکه عظمت مدیریت چنین پروژه‌ای را تصورکنم. اولین کسانی که خواستند در جلگه یزد اقامتگاهی ایجادکنند، چگونه بدون آب در یزد مستقر شدند؟ استحصال آب در منطقه یزد یک کار چندین ده ساله است. از چاه می‌توانید در حد خوردن و ایجاد یک باغچه کوچک سبزی آب بکشید، اما نمی‌توانید تمام انرژی غذایی‌تان را تأمین کنید؛ لازمه‌اش قنات بوده‌است. با فرض آنکه علم قنات را هم از جای دیگری آورده‌باشند، این اقامتگاه را به‌گونه‌ای تأمین مواد غذایی و آب می‌کردند که مردمش بتوانند ده‌ها سال به‌کار ایجاد قنات بپردازند. سوال شما مثل مساله تقدم مرغ و تخم‌مرغ با یکدیگر است. همین‌که اولین قنات احداث شده‌باشد، ایجاد قنات‌های بعدی را می‌توان به‌سادگی در ذهن خود بازسازی‌کرد. خلاصه می‌خواهم بگویم که تبعات فرهنگی و تمدنی ایجاد قنات در مناطق کویری بسیار گسترده بوده و خود این ابزار اصلی تولید کشاورزی متأثر از مساله جغرافیایی و زیست‌بومی است.

پس این جغرافی بود که احداث قنات را برای زندگی درفلات مرکزی ایران، الزامی کرد. آیا قنات توانست به نوبهٔ خودش بر فرهنگ جامعه تأثیر بگذارد؟

پاسخ علمی و مستند دادن به این پرسش مستلزم پژوهش و کنکاش از جانب دانشمندان با تخصص‌های گوناگون است. در این گفت‌وگو برای آنکه باب جدل گشوده شود برداشت‌های خام خود را عرضه می‌کنم. پاسخ من مثبت است. نخست به نکته‌ای می‌خواهم اشاره کنم که در بین روشنفکران ایران (شاید به استثنای شادروان ابراهیم باستانی پاریزی) مغفول مانده‌است. در آستانهٔ تحولات علمی و صنعتی اروپا، در فلات ایران از حدود ۵۰ هزار رشته قنات برای آبیاری کشاورزی استفاده می‌شد. سازه‌های این قنوات شامل بیش از ۳۰۰ هزار کیلومتر کانال افقی زیرزمینی و ۳۰۰ هزار کیلومتر چاه عمودی بود. اکثر مورخین جمعیت ایران را در آغاز صنعتی شدن اروپا، حدود ۱۲ تا ۱۵ میلیون نفر برآورد کرده‌اند. با این دو فرض متوجه می‌شویم که سرانهٔ سرمایه‌گذاری صورت‌گرفته در قنوات، شبکهٔ آبیاری، تسطیح اراضی، ابنیهٔ مسکونی و عمومی و راه‌های اتصال روستاهای پراکنده در فلات خشک ایران، رقمی بسیار درخور توجه بوده‌است. تنها سهم سرمایه‌گذاری در ابنیهٔ عمومی شامل مساجد، مدارس، کاروانسراها، بازارها، گرمابه‌های عمومی، آب انبارها و یخچال‌ها خود رقم قابل‌توجهی بود که همگی به‌دست شهروندان و در چارچوب وظیفهٔ اجتماعی احداث شده‌بود.

یکی از معیارهایی که با آن جوامع بشری، از نظر سطح تمدن سنجیده می‌شوند، انباشت سرمایهٔ سرانه در آن جامعه است. تصور بنده این است که چنانچه سرمایه‌گذاری سرانهٔ فوق در ایران در آغاز صنعتی شدن اروپا با آن جوامع، مقایسه شود سرمایه‌گذاری سرانه در ایران در سطحی بالاتر از اکثر جوامع اروپایی قرار گیرد؛ یعنی با این معیار تا همین اواخر، ایران از سطح بالاتری از تمدن نسبت به جوامع اروپایی برخوردار بود.

ویژگی‌هایی در فرهنگ و تمدن سه هزار سالهٔ ایرانیان وجوددارد که در بین سایر اقوام مشاهده نمی‌شود. نابه‌جا نیست اگر این‌طور تصور کنیم که این ویژگی‌های تاریخی باید به عوامل جغرافیایی و شیوه‌های تولید در این سرزمین برگردد. در این سه هزار سال معیشت در ایران بر چند پایه استوار بوده است: ۱- زراعت متکی به قنوات که در فلات مرکزی ایران بیشترین سهم را دارد. به لحاظ عمدتاً کویری بودن، این مناطق محدودیت شدید دسترسی به سوخت را نیز داشتند. خصوصیت تأثیرگذار دیگر اقلیمی این مناطق تفاوت فاحش حرارت در طی شب و روز و در فصول سال است؛ برای مثال این تفاوت در کرمان در شبانه روز به بیش از ۳۰ درجه سانتی‌گراد و در طول سال، به بیش از ۷۰ درجه سانتی‌گراد می‌رسید. سکونت با رفاه در این اقلیم نیازمند کوششی مضاعف است. ۲- زراعت متکی به رودخانه‌ها که بیشتر در پیرامون فلات ایران و در اراضی پست‌تر رایج بوده است. ۳- زراعت دیم توأم با دامداری که عمدتاً درکوهپایه‌های مرزی فلات ایران قراردارد و





عشایر کوچنشین در حد فاصل بین مناطق دوگانهٔ فوق، سالانه دوبار با مرارت به ییلاق و قشلاق مبادرت می‌کنند. معیشت در این زیست‌بوم جز از طریق انتقال عشیره و صدها هزار دام بین چراگاه‌های گرمسیری و ارتفاعات پر از برف میسر نبود. در این زیست‌بوم قطعاً مردمی پایدار می‌ماندند که توانایی جسمی فوق‌العاده‌ای از پیر و جوان داشته‌باشند. ۴- شهرهای بزرگ که در نقاط تقاطع راه‌های مواصلاتی ایجاد شده و عمدتاً اصناف تولیدی را در محله‌های پیرامون بازار مرکزی در خود جای داده‌است. به‌خاطر بُعد مسافات در ایران، این شهرها محل بارانداز و خرید و فروش کالاهای بازرگانی بوده که از سرزمین‌های دور با قافله‌های شتر توسط ساربانان جابه‌جا می‌گشته‌است. آنچه فرهنگ و تمدن ایران را می‌سازد کنش و واکنشی است که بین اقوام ساکن این زیست‌بوم ایجاد شده‌است. همگی ما نسبت به ویژگی‌های رفتاری هر یک از جوامع فوق، پیشداوری‌هایی در ذهن خود داریم. مثلاً از دیرباز در بین ایرانیان جوامع گروه یک، مردمی حسابگر، صبور، با تدبیر ولی ترسو قلمداد شده‌اند. از حکایات عبیدزاکانی دربارهٔ ترسوبودن مردم نواحی کاشان و بیزاری از جنگ در میان ایشان تا داستان‌های نبرد دو روستایی اصفهانی از دو سوی مادی (نهر آب) که اگر من در آن سو بودم، چه‌ها که نمی‌کردم، حکایت‌ها نقل می‌شود. چون اصالتاً یزدی هستم، می‌توانم به‌عنوان تصدیق داستان‌های متعددی در میزان "دلاوری" مردم یزد، بازگو کنم. می‌گویند گربه‌ای فیش کرد، یزدی جا خورد و از جایش پرید. گفتند گربه فیش فیش می‌کند، چرا ترسیدی؟ گفت: "من خو از گربه نَمِترسم، فقط احتیاط مُکنم." در داستانی دیگر، اواخر قاجار در کرمان شورش می‌شود. حاکم کرمان از یزد کمک می‌خواهد. یزدی‌ها حدود ۸۰۰-۷۰۰ تفنگچی و مهمات، سر همبندی می‌کنند و به‌طرف کرمان می‌آیند. به کوهبنان که می‌رسند، بیست نفری تیرانداز از عشایر شورشی کرمان را می‌بینند که به طرفشان تیر می‌اندازند. بُرد تفنگ شورشی‌ها اندکی بیشتر از تفنگ یزدی‌ها بوده‌است. فرمانده یزدی کمی اوضاع را بررسی می‌کند و به یزد برمی‌گردد و گزارشی به تهران می‌فرستد که حاکم کرمان از ما درخواست کمک نظامی کرد، ما به کمک شتافتیم، ولی خوشبختانه بدون هیچ‌گونه تلفاتی با تمام قوا از میدان جنگ به‌سلامت به یزد برگشتیم.

گروه دوم که عمدتاً شامل ساکنان نواحی حاشیهٔ خزر و ساکنان خوزستان است در بین گروه‌های دیگر معروف به داشتن خصلت‌هایی نظیر سادگی، زودباوری، کاهلی و خوشگذرانی است. شاید انتصاب این خصلت‌ها به ایشان از سوی یزدی‌هایی صورت گرفته‌باشد که نسبت به دسترسی راحت و بی‌حد ایشان به آب جاری شیرین احساس حسرت می‌کنند.گروه سوم، یعنی عشایر را سایر گروه‌ها افرادی قوی، جنگاور که احساساتی، زودخشم، سست دین، دیرگرمابه ولی غیور و پرطاقت می‌شناسند.

گروه چهارم هم ساکنان شهرهایی نظیر دزفول، شوشتر، یزد، کرمان، کاشان، اصفهان، تبریز و... می‌باشند.ساکنان این شهرها را نساجان، آهنگران، کفاشان، زرگران، مسگران، کلاه‌دوزان، لحاف‌دوزان، بازاریان و بازرگانان کثیرالسفر تشکیل می‌دادند سایر گروه‌ها خصلت‌های ناپسند نظیر دروغگویی، آز، دورویی، پنهان‌کاری، تقلب و کم‌فروشی را ویژگی گروه چهارم می‌دانستند. حال آنکه برای مشورت حتماً لازم می‌دیدند که از تدبیر، آیندنگری و شناختشان از جهان خارج بهره برند.امروزه معمولاً این صفات نزد گروه‌های چپ به خصلت‌های بخش خصوصی تعبیر می‌شود

این چهار گروه برای حدود سه هزار سال است که در همین سرزمین زندگی کرده و مجموعاً علی‌رغم تفاوت‌های معیشتی و شیوهٔ تولید، خود را ایرانی می‌شناسند. تفاوت‌های فاحش میان خصلت‌های فردی نزد این چهار گروه مانع از آن نبوده که در این سه هزار سال، پیوستگی زبانی و فرهنگی خود را علی‌رغم شکست‌های مکرر از اقوام دیگر، حفظ نمایند. حتی می‌توان گفت که خصلت‌های این چهار گروه مکمل یکدیگر بوده و هر جا که مثلاً تدبیر اصفهانی کارایی نداشته، خصلت‌های دلاوری و پایداری در ستیز لرها، کارگر شده‌است.

اگر در بین جوامع دیگر همیشه فرهنگ اشغال‌گر بر فرهنگ بومی چیره گشته، اما در این سرزمین، سه هزار سال است که اشغال‌گران پس از چندی فرهنگ ایرانی را پذیرفته و به جمع ایرانیان پیوسته‌اند. به‌عبارتی، در این سرزمین سرانجام فاتحان، مقهور فرهنگ دیرپای ایرانی شده‌اند.

؟ اما به‌نظر می‌رسد که در دورهٔ معاصر این ما ایرانیان هستیم که مقهور غرب شده‌ایم؟

اگر کتاب‌های متقدمین مشروطه‌خواه مثل کتاب سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ یا سفینه طالبی را مطالعه کنید، خواهید دید که در آن مقطع بازرگانان عمده متوجه ورشکستگی اصناف و نابودی تولیدات بومی ایران در رقابت با تولیدات ماشینی اروپا شدند. در غرب، علم و صنعت در خدمت ساخت ابزار و بهبود شیوه‌های تولید قرار گرفت؛ حال آنکه در ایران و هند و به میزان کمتری در چین، علم در چارچوب مقولات انتزاعی محدود ماند.

برداشت ابتدایی من این است که یورش و استیلای مغول در این سه کشور و تحمیل نظام تیولداری به جای نظام فئودالی، مانع از سرمایه‌گذاری در ابزار و شیوه‌های جدید تولید گردید. درواقع، مالکیت موقت جای مالکیت دایم و موروثی را گرفت؛ امری که حتی در زمان پهلوی و پس از آن هنوز آثار شوم آن، بر شیوهٔ حکومتی ما سایه انداخته‌است. خواننده می‌تواند پیرامون خود موارد متعددی از سپردن مالکیت موقت بنگاه‌های اقتصادی به گروه‌های خاص را مشاهده کند. در این شیوه، مالک موقت انگیزهٔ





کوشش برای حفظ و بهبود آن مال را ندارد. ناگزیرم بپذیرم که این مرتبه با نوعی چیرگی تولیدی-اجتماعی از جانب غرب روبه‌رو هستیم که لااقل در تهاجم‌های بعد از اسکندر سابقه نداشته‌است. اقوام بیابان‌گرد که تنها مهاجمین به ایران، بعد از یورش اسکندر بودند، همگی در مرحلهٔ شبانی معیشت بودند و عمدتاً با زراعت وسیع آبی سروکاری نداشتند. بنابراین، جذب آنها در فرهنگ متعالی قوم شکست خورده دور از ذهن نیست. این‌بار برای نخستین بار با برتری علمی-صنعتی فرهنگ مهاجم روبه‌رو هستیم. این برتری علمی- صنعتی ناگزیر با خود برخی تحولات فرهنگی را نیز سبب خواهدشد. حقیر بر این باورم که رهبری هوشمندانه از سوی روشنفکران و عالمان دین می‌تواند با حفظ عوامل پایدار در فرهنگ ایرانی-اسلامی این سرزمین، تبعات ورود علم و صنعت به جامعه را در حد الزامات اجتماعی شیوه‌های تولید جدید محدود سازد. یک‌بار مطالعهٔ عمیق قابوسنامه - این آیینهٔ تمام‌نمای فرهنگ دیرپای ایرانی- آشکار می‌کند که بخش‌های اندکی از این کتاب با تحولات امروز ممکن است ناسازگاری داشته‌باشد. باید اذعان کنم که حتی امروز هیچ شیرین سخن و زیباکلامی مجهز به فرهنگ روز غرب، نمی‌تواند به اندازهٔ این کتاب هزار ساله در رفع مشکلات اجتماعی و پرکردن شکاف بین نسل‌ها، مرا دستگیری کند.

اگر این‌طور باشد، این دیرپایی فرهنگ ایرانی را که حتی می‌تواند در مقابل ادعای جهانی شدن فرهنگ غرب بایستند ناشی از چه عاملی می‌بینید؟

اروپایی‌ها بسیار دیرتر از اقوام ایرانی اقامت در زیستگاه‌های دایم را برگزیدند. معمولاً قسمتی از جنگل را صاف می‌کردند یا می‌سوزاندند و بذر می‌کاشتند. بعد از برداشت دو سه محصول که باروری خاک کاهش می‌یافت، با مهاجرت به بخشی دیگر از جنگل، همین روش تکرار می‌شد. اگر دشمنی بر چنین جامعه‌ای می‌تازید، نمی‌توانست به ایشان آسیبی دیرپا وارد آورد. چه، همین‌که دشمن اموال را غارت و عرصه را خالی می‌کرد، می‌توانستند مجدد بذر گندم نهان شده را بر زمین پاشیده و چند ماه بعد محصول بردارند. بالعکس در فلات ایران که بهره‌برداری از قنوات و شبکه‌های آبیاری یک الزام بود، در پس یک حملهٔ یک قوم چادرنشین و تخریب قنوات، سال‌ها طول می‌کشید که نجات‌یافتگان از تهاجم بتوانند با تحمل قحطی، قنوات را مرمت و مجدداً جمعیت را به سطح قبلی برسانند. گاهی ممکن بود این تثبیت یکی دو نسل زمان ببرد. ساختن قنات کاری بسیار پیچیده و زمان‌بَر است، درحالی‌که تخریب آن به کمک مقداری خاک یا یک جوال کاه در چند ساعت میسر است. ساختنش از قلعه دشوارتر و علاوه بر علم سازه‌ای به شناخت هیدرولوژی منطقه‌ای که سازهٔ قنات در آن واقع شده، نیازمند است.

این چه شاخص تمدنی است که با انداختن یک جوال کاه درون آن، نیاز به چند سال مرمت دارد؟

دقیقاً! این شکنندگی بنیاد تولید در جامعهٔ ایرانی است که به آن غنای فرهنگی داده و صاحبان این فرهنگ را به تعامل با دشمنان احتمالی واداشته‌است. به قول البرادعی رییس سابق آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، ایرانی‌ها در مذاکره ظرفیت بده‌بستان دارند، درحالی‌که آمریکایی‌ها فقط بُرد را قبول دارند. تا آنجا که من در شیوه‌های معیشتی تفحص کردم، هیچ شیوهٔ معیشتی به شکنندگی زندگی استوار بر آبیاری قنات نیست.

اما ایرانی‌ها هزاران سال در این عرصه زندگی کرده‌اند؟

نه تنها زندگی کرده‌اند که پرچم فرهنگ خود را افراشته نگاه داشته‌اند. این چیزی است که در فرهنگ ایران هست و همهٔ غیر ایرانی‌ها، را شگفت‌زده می‌کند.

طوایفی در حدود ۵ هزار سال قبل در شمال دریای سیاه می‌زیستند که همبستگی زبانی داشتند. به‌علت افزایش جمعیت هر عشیره‌ای به‌سویی مهاجرت کرد. یکی از این عشایر به فلات ایران مهاجرت و بر مردم اندک بومی مسلط شد. شاخهٔ زبانی این قوم ایرانی نام داشت. و از آن پس این سرزمین ایران خوانده شد. این واقعه به بیش از ۳ هزار و ۵۰۰ سال پیش برمی‌گردد. از آن زمان تاکنون مهاجمین متعددی بر این سرزمین تاخته و حتی برای چندصدسال بر آن حکومت رانده‌اند.

علی‌رغم اشغال طولانی توسط اقوام گوناگون که در هر کشور دیگر منجر به تسلیم فرهنگ بومی در برابر فرهنگ مهاجم می‌گردید، در فلات ایران، این فرهنگ بومی بود که در طولانی مدت بر فرهنگ‌های مهاجم چیره شده و پیوستگی تاریخی فرهنگ ایرانی را در این سرزمین رقم زده‌است. هر اشغالگری نیاز دارد که حوائج اولیهٔ زندگی قوم خود در سرزمین جدید را تأمین کند.در سرزمین‌های حاصلخیز و پرباران نظیر اروپا، اقوام مهاجم نیازمند کسب تکنولوژی بومی برای ادامهٔ حیات نبودند. بنابراین، بومیان شکست خورده فرهنگ چانه‌زنی در مقابل حکام جدید را نداشتند و مُهر قدرت مهاجم به آسانی بر تارک سرزمین جدید می‌نشست. هیچ کشور اروپایی یافت نمی‌شود که بیش از چند صد سال سابقهٔ زبانی، ادبیاتی و فرهنگی پیوسته داشته‌باشد. خواندن نمایشنامه‌های شکسپیر برای یک فرد انگلیسی عامی بسیار دشوار و فهم آن ناممکن است. همین فرد انگلیسی با زبان داستان‌های کانتربوری نوشتهٔ چاوسر بیگانه است. این درحالی‌است‌که هر کودک دبستانی می‌تواند اشعار فارسی رودکی و فردوسی و رابعه بنت کعب را که قریب ۵۰۰ سال قبل از زمان چاوسر سروده شده را بفهمد. حتی عجیب‌تر آنکه روایت صادق هدایت از «کارنامک ارتخشیر پاپکان» که از خط دشوار پهلوی به خط رایج امروز بازنویسی شده برای هر دانش آموز ایرانی

مهدی آگاه:

علت آنکه تهاجم و اشغال این سرزمین از سوی اقوام دیگر نتوانسته به پیوستگی فرهنگی ایران در درازمدت آسیب برساند، دقیقاً در پیچیدگی‌های فنی و علمی حفر قنات‌ها و نظام اجتماعی دقیقی است که مرمت و آبدهی بدون وقفهٔ این سازه را ممکن می‌ساخته است.

قابل فهم و زنده است. برای هیچ غیرایرانی باورکردنی نیست که خوانندگان جوان پاپ برای ترانه قطعات خود از اشعار سعدی، حافظ، مولوی و حتی رودکی استفاده کنند.

آقای آگاه! من هنوز پاسخ سوالم را نگرفته‌ام. ارتباط معیشت شکننده بر پایهٔ آب قنات، با پیوستگی فرهنگی ایران چیست؟

علت آنکه تهاجم و اشغال این سرزمین از سوی اقوام دیگر نتوانسته به پیوستگی فرهنگی ایران در درازمدت آسیب برساند، دقیقاً در پیچیدگی‌های فنی و علمی حفر قنات‌ها و نظام اجتماعی دقیقی است که مرمت و آبدهی بدون وقفهٔ این سازه را ممکن می‌ساخته است. مهاجمینی که بر ایران مسلط شدند، بقای خود در این سرزمین را، در حفظ نظام اجتماعی مبتنی بر قنات یافتند.

اگر نظام اجتماعی حکام جدید از خبرگان قنات و کارگران ماهر تحت امر ایشان حمایت نمی‌کرد، این شهرها و روستاهای بدون قنات، نه تنها برای بومیان، بلکه برای مهاجم نیز بی‌ارزش بود. درواقع، جامعهٔ شکست خورده، از ابزار چانه‌زنی بی‌نظیری در مقابل استیلای مطلق اشغالگران برخوردار بود. پس قوم مهاجم مجبور بود که هوای خبره‌های محلی و کارگران ماهر و نظام تقسیم آب را داشته‌باشد. سرانجام پس از گذشت یکی دو نسل، ناچار حاکمان در این نظم معیشتی پررنج و شکننده مستحیل شده و ایرانی شوند. برای شما که کرمانی افتخاری هستید، به‌عنوان مثال از میرزاآقاخان کرمانی نام می‌برم که گرچه از خانوادهٔ بهادری یعنی از خوانین مغول منطقه بردسیر کرمان بود، اما نخستین کسی است که در ابتدای نهضت مشروطه دست به نگارش رمان‌های تاریخی در تجلیل از فرهنگ ایران باستان زد. دوام این فرهنگ یک الزام زیست‌بومی در حاشیهٔ کویر بوده‌است. تنها در دوران جدید و تسلط حکومت ایران بر منابع نفتی است که شاهد جراحی در نظام اجتماعی مبتنی بر بهره‌برداری از قنوات و مصرف آب هستیم. رهاسازی قنوات از سوی مالکین در جریان اصلاحات ارضی، نتیجهٔ این انقلاب حکومتی است که به توصیهٔ "دلسوزانهٔ" دولت آمریکا و در قالب نهضتی عدالت‌گرایانه به اجرا گذاشته‌شد.

آیا تهاجم اقوام بیگانه تنها اثرش مستحیل شدن فرهنگ قوم غالب در فرهنگ بومی بوده یا آنکه ایرانیان نیز در پی این تهاجمات، ویژگی‌های فرهنگی‌شان دچار تحول شد؟

پرسشی هوشمندانه است. این که ایرانیان بارها شکست را پذیرفته، ولی توانستند به حیات فرهنگی خود ادامه دهند، قطعاً لازمهٔ آن تغییرات روانی- فرهنگی و نرمشی است که تهاجمات مکرر در شخصیت انسان‌های این مرز و بوم برجای گذاشته‌است. مثال زیر یک آزمایش ذهنی است که من برای پاسخگویی به این سوال طراحی کرده‌ام. فرض کنید قوم چادرنشینی که به چرای دام متکی است و سطوح بالاتر معیشت نظیر کشاورزی متکی بر شبکه‌های آبیاری و اقامت در زیستگاه‌های دائمی را تجربه نکرده، در نبود حکومت مرکزی قوی و پس از غارت شهرهای مرزی و قتل عام اهالی آن، به آستانهٔ شهر یزد رسیده و با عبور از بیابان‌های بی‌آب و علف، شهر یزد را محاصره کرده‌باشد. در این مرحله معمولاً تصمیمات توسط سران اصناف و سرنوشت‌ساز بازار و در هماهنگی با روحانیون اتخاذ می‌شد که نبض شهرها را در دست داشتند. در کنار اینان مالکین و رعایا بودند که به همراه زارعین روستاهای نزدیک به شهر و مالکین خرد و کلان، سرنوشتشان به این تصمیمات وابسته‌بود. حال فرض کنید سران این گروه جلسه‌ای در یزد برای چاره‌اندیشی در برابر مهاجمان برگزار کرده‌اند که با این مهاجم چه باید کرد. عده‌ای خواهند گفت که دفاع فریضه است و باید تا پای جان بجنگیم. عاقله مردی که کارشناس داوری در دعاوی قنات است، خواهد گفت: بیایید واقع‌بین باشیم. اگر در چنین جنگی شکست بخوریم، شهرمان تاراج، اموال‌مان غارت و دختران و زنان‌مان به بردگی می‌روند. اگر هم در عرصهٔ کار و زار پیروز گردیم، چند سوار از قوم مهاجم در حین عقب‌نشینی می‌توانند با ریختن چند بار خاک یا جوالی کاه مجرای قنات‌های شهر و روستاهای مجاور را مسدود و باعث ریزش آوار در مجرا و تخریب پیشروندهٔ پیشکار قنات شوند. در این‌صورت پس از پیروزی در نبرد، برگرداندن جریان آب به چندین سال مرمت نیاز خواهدداشت و تا آن زمان زنان و فرزندان و عمدهٔ زارعین بر اثر قحطی خواهند مرد. می‌شود گفت که پیروزی در صحنهٔ کارزار نیز نوعی شکست در جنگ است. دیگری خواهد گفت که تسلیم در مقابل دشمن و بازکردن دروازه‌ها هم پیشنهاد معقولی نیست. شما تجار و کسانی که انبارهای آکنده از کالا در کاروانسراها و بازار دارید، می‌دانید که اگر دروازه‌ها را باز کنید چه بر سر اموال‌تان خواهدآمد و سرتان را بر باد خواهیدداد.

پس چه باید کرد؟

من این سوال را در موقعیتی از دو بازرگان یزدی پرسیدم. با کمال تعجب، پس از فرصت گرفتن برای چاره‌اندیشی، هر دو جواب مشابه بود. گفتند: پیشنهاد آتش‌بَس و مذاکرهٔ رودر روی سران دو طرف را می‌دادیم. در مذاکرات صلح شیوهٔ پیچیدهٔ تولید ابزار کشاورزی و تأمین آب توسط قنات را که لازمهٔ بقا در این کویر برهوت است، بر طرف مقابل آشکار می‌کردیم. حتی گوشزد می‌کردیم که در مسیر برگشت تهیهٔ آب، غذا و علوفه برای لشکر پیروز کاری بس دشوار است. به دشمن می‌فهماندیم که چنانچه با آرامش وارد شهر شده و بنیاد تولید و نظم اجتماعی را به هم نریزید، بهره‌مندی بیشتری خواهدداشت تا تخریب و سلطه بر شهر خراب. می‌گفتیم که شهر و روستاهای مجاور احتیاج به تأمین امنیت در مقابل راهزنان و متجاوزان دیگر دارد. چه بهتر که نیروی مهاجم تبدیل به نیروی تضمین امنیت تولید و تجارت و حراست راه‌ها شود و در مقابل اصناف و کسبه تأمین غذا، پوشاک و علوفهٔ پاسداران امنیت شهر را تأمین کنند. تنها یکی از پاسخ‌دهندگان نظرش این

بـود کـه چنانچه ایـن مذاکـره به جـای این که زیـر آفتاب سـوزان کویـری صورت گیـرد، بهتر اسـت کـه خـان مهاجـم و محافظانـش را برای مذاکـره به خانهٔ معین‌التجار دعـوت کنیم. آنجا در سـردابه و در مجـاورت بادگیـر و با گسـتردن سـفرهٔ رنگیـن شـامل پالـوده یـزدی بـا چکیده نسـترن و یخ فـراوان خریداری شـده از یخچال محله، شـکاف بین رفاه شـهری و یورت‌نشـینی را زمینـهٔ انجام مذاکرات قرار داد. شـاید بازدید از یخچال مملو از برف زمستانه در اوج تابستان در انجـام مذاکرات "ژنو" بی‌تأثیر نباشـد! (باخنده) مـن نمی‌توانـم آنچـه را کـه بیـن مهاجمیـن و مدافعـان در یزد اتفـاق افتاده، بـا قطعیت بدانم. امـا می‌دانـم کـه هـزاران سـال اسـت که شـهر یـزد پایـدار و پابرجاسـت. همچنیـن، می‌دانـم برخی قنات‌های شـهرهای کویری هزاران سـال را بـدون قطع جریـان آب سـپری کرده‌اند. مثلاً در قنات‌هـای جوپـار کرمـان و هلـکار بردسـیر، ماهیان سـفید بـدون چشـم وجوددارنـد که به تخمین محققان دانشگاه آکسفورد در انگلستان بیـش از دو هزار سـال زمان نیاز داشـته‌اند که با جهش‌هـای ژنتیکی چشـمان خود را کـه بدان در تاریکـی قنـات نیازی نبوده، از دسـت بدهند. تـداوم تاریخـی جریـان آب در قنـوات یـزد، تنهـا می‌توانـد در پنـاه آیندنگـری، نظـم اجتماعـی، دوراندیشـی و خصلت‌هایی نظیر تساهل، تسامح و تعامل با دشـمن صورت گرفته‌باشـد. گرچه دیگران ایـن خصلت‌هـا را نوعـی بُزدلـی و تـرس بداننـد. آزمایـش ذهنـی کـه بـدان اشـاره شـد، صرفـاً سـاختهٔ ذهـن کنجـکاو حقیـر اسـت، وگرنه با مطالعـهٔ اندکـی کـه دارم از وجود اسـناد چنین مذاکراتـی کامـلاً ناآگاهـم. از سـوی دیگـر، جزئیـات حمله نـاوگان پرتقال به جزیـره هرمز در خاطـرات روزانـهٔ وقایع‌نـگار فرمانـده نـاوگان پرتقالـی ثبـت شده‌اسـت. در آن‌زمـان، جزیـرهٔ ثروتمنـد هرمز مرکـز یک امپراطـوری بازرگانی گسـترده از سـواحل غربی هند تـا خلیج فارس، مسـقط و شـرق آفریقـا به‌خصوص زنگبـار بود؛ چیـزی شـبیه دبـی امـروز. مارکوپولـو از آن به‌عنـوان ثروتمندتریـن شـهر شـرق ونیـز نـام می‌بـرد. در هنگام حملـه، حاکم جزیـره وزیری به‌نـام خواجـه عطا داشـته کـه مذاکـره صلح با دریاسـالار پرتقالـی بـه عهـدهٔ وی بوده‌اسـت. جزیـره هرمـز فاقـد حتـی آب آشـامیدنی بوده و می‌تـوان علی‌رغـم رفـاه سـتودنی، زندگـی را در آن‌جـا شـکننده‌تر از یـزد تصـور کـرد. خواجـه عطـا در مذاکـرات خود سـعی می‌کند بـه فرمانـده پرتقالی بفهمانـد که بـدون امنیت تجـارت، امپراطـوری سـواحلی وی بـه هیـچ نمی‌ارزد. پیشـنهاد می‌دهد که نـاوگان پرتقالی امنیـت خطـوط کشـتیرانی را حفظ کنـد، و در عـوض از محـل گمـرکات وصولـی در سراسـر امپراطـوری سـواحلی سـهم پادشـاه پرتقـال تعییـن و پرداخـت گـردد. حتـی زمانـی کـه فرمانـده پرتقالـی کم‌حوصلگـی کـرده و قصـد پیاده‌کـردن نیروهـا در جزیـره را دارد، وی بـا پیشـنهاد سـاخت قلعه و پـادگان اقامتی جهت ناویـان، چند مـاه مذاکـره را به درازا می‌کشـاند. در خـلال آنکـه سـاخت قلعـه به‌کنـدی پیـش می‌رفتـه، نامـه‌ای به پادشـاه پرتقال می‌نویسـد کـه ایـن فرمانـدهٔ نظامی تـو به‌جز تخصـص در جنـگ، فاقـد شـعور در چگونگـی بهره‌بـرداری از صلح اسـت و درخواسـت فرستادن سیاستمداری جهان‌دیـده جهـت تحویـل گرفتـن حکومـت جزیره هرمـز را مطرح می‌کند. می‌تـوان مذاکرات خواجـه عطا بـا مهاجمین پرتقالی، در نبود سـند کافی را مبنای شبیه‌سازی در مذاکرات مهاجمین بـه یـزد قرارداد. حقیـر گاه‌گاه بـه این می‌اندیشـم کـه آیا می‌شـود رفتـار چهـار سیاسـتمدار اصلی درگیـر در سـال ۱۳۸۸ را به مسـألهٔ قنـات مربوط دانست؟ آیا تصادفی است که سیاستمدار اردکانی و سیاسـتمدار رفسـنجانی که هر دو پروردهٔ قنات هسـتند، امروز در شرایطی متفاوت با سیاستمدار شـهیر لرسـتانی و هنرمند نقـاش آذری قراردارند.

آقـای آگاه! در هـر حـال ایـن فرهنـگ در آسـتانهٔ دوران جدیـد نتوانسـته یکـی از مهمتریـن میراث‌هایـش کـه همـان قنات اسـت را حفظ کند. مثلاً گفتید ۵۰ هزار قنات در آغـاز قرن بیسـتم در ایـران بوده‌اسـت!

درسـت اسـت؛ گرچه الان هم صحبـت از ۲۰ تا ۲۵ هـزار قنات دایر می‌شـود، امـا احتمالاً اینها بیشـتر قنات‌های کوهستانی هستند که آبدهی چندانـی ندارنـد. یعنـی این دیگر قنات نیسـت که شـیوهٔ اصلی معیشـت در این سرزمین است. چیزی که باید توجه کرد این اسـت که فرهنگ مـا زادهٔ قنـات اسـت، نـه قنـات زادهٔ فرهنگ ما. اینکـه چرا ما نتوانسـتیم قنـات را حفظ کنیم؟ پاسـخ یک مارکسیسـت به شـما این اسـت که ابـزار تولیـد، بر فرهنگ مقدم اسـت. تحـول در ابـزار تولیـد فرهنـگ را عـوض می‌کنـد. یـک مارکسیسـت بـه شـما خواهـد گفـت داشـتن انبـوه ذخایـر انرژی سـهل‌الوصول و هـم زمان با آن، پیـدا شـدن تکنولوژی حفر چـاه عمیق که رفتـن بـه عمق ۵۰ تا ۱۰۰ متری سـفره آبی [را تسهیل کرد]، دو عامل فرهنگ عوض‌کن هستند. درواقـع، این فرهنگ ایران نبوده که این دو عامل را به‌وجودآورده‌اسـت، بلکه این دو عامل و به‌خصوص ناآگاهی بـر پدیدهٔ بیماری هلندی -نکبت منابع- اسـت که فرهنگ سه هزارسـالهٔ ایران را در هجمهٔ خـود فرو برده‌اسـت. خوب بود که ایـن ژرفنگری مارکـس بـرای مـا هشـداری می‌شـد در جهـت پرهیـز از افراط‌گرایـی در برداشـت منابـع و سـوء اسـتفاده از فناوری مدرن. دسـتاوردهای فرهنگی چندهـزار سـالهٔ ایرانی بایـد به مـا می‌آموخت که هزینه‌هـای جایگزینـی آنچـه را کـه به‌سـادگی دور می‌ریزیـم، از پیـش مـد نظـر قراردهیـم.

حال چه می‌شود کرد؟

مـن جواب ایـن پرسـش را که چگونـه می‌توان فرهنـگ سـه هـزار سـاله ایـران را حفـظ کرد؟ نـدارم. فقـط می‌دانـم این دفعه حملـه از حملهٔ مغول، شـدیدتر اسـت. در رفسنجان چند قنات در حملـه مغـول بـرای همیشـه خشـک شـد؟ امـا در حملـهٔ وزارت نیـرو و غارتگـران بخـش خصوصـی، نـه تنهـا تعداد بسـیار اندکـی قنات باقی‌مانـد، بلکـه ذخایر آبـی چندهزار سـاله که می‌توانسـت پشـتوانهٔ امنیتـی بـرای اسـتقلال ایـران باشـد از دسـت رفت. آنچه کـه در این ۴۰ سـال با خود کردیم، مغول در ۴۰۰ سـال نکرد.

و جمله آخر؟

آخر ندارد این داستان ایران.

تأملی در باب ضرورت گذار به اقتصاد ملی و مقاومتی



اولین بار در زمستان ۱۳۹۱ براساس مصاحبه‌ای با مهدی آگاه در باب اقتصاد مقاومتی، مقاله‌ای در فصلنامه پژوهشی اتاق بازرگانی، صنایع و معادن و کشاورزی کرمان منتشر شد. این مقاله در آذر ماه ۱۳۹۸ توسط ایشان مورد بازبینی قرارگرفت. باتوجه به تغییر نظر ایشان، در بخش «ضرورت اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها در کنار تحریم‌ها» و نظرات تکمیلی ایشان در بخش «اقتصادملی ورانتی آمریکا» تغییراتی اعمال شده که در ادامه در اختیار خوانندگان علاقمند قرار می‌گیرد. لازم به توضیح است اعداد و ارقام شامل قیمت‌ها و سال‌ها و تحلیل‌های مربوطه تغییر نکرده‌اند و مربوط به همان دوره هستند.

بحث اقتصاد مقاومتی که اخیراً در ایران مطرح شده، طی دوره‌های گذشته نیز به اشکال مختلف مطرح بوده، اما هیچ‌گاه جدیتی برای پیاده‌سازی آن وجودنداشته‌است. متأسفانه مقوله اقتصاد مقاومتی همیشه در نتیجه‌ی مسائل و مشکلاتی بوده که دیگران برای کشور به‌وجود می‌آوردند، نه ماحصل تفکر بومی. به‌طورمثال، کاهش درآمدهای نفتی در گذشته و تحریم‌های برنامه‌ریزی‌شده دشمنان در حال حاضر از اهم آنها می‌باشد. از این حیث در این گزارش پژوهشی سعی شده‌است ضمن تشریح کامل ابعاد اقتصاد مقاومتی و ضرورت پرداختن به آن، فراهم کردن زمینه برای حرکت به این سمت مورد بررسی قرارگیرد. محورهای اصلی این گزارش عبارتند از: تجربه اقتصاد مقاومتی در تاریخ معاصر ایران، هدفمندسازی یارانه‌ها در جهت رسیدن به اقتصاد مقاومتی، تجربه‌ی جهانی آن و نهایتاً نحوه مواجهه اقشار مختلف اعم از مردم، دولت، مجلس و سرمایه‌گذاران با اقتصاد مقاومتی. نکته کلیدی این گزارش این است، حال که شرایط برای حرکت در مسیر اقتصاد مقاومتی فراهم آمده‌است، بهتر آن است که از گذشته درس گرفت و با جدیت آن را دنبال نمود، نه به محض اینکه تحریم‌ها برداشته‌شد و درآمدهای هنگفت نفتی به کشور سرازیر شد، اقتصاد مقاومتی به بوتهٔ فراموشی سپرده‌شود.

ضرورت پرداختن به اقتصاد ملی و اقتصاد مقاومتی

اقتصاد مقاومتی جزئی از اقتصاد ملی محسوب می‌شود. نباید چنین استنباط شود اکنون که در عرصه اقتصادی به چالش افتاده‌ایم، ناچاریم برای عبور از آن، دست به دامان اقتصاد مقاومتی شویم.

گذر از اقتصاد رانتی به اقتصاد ملی و مقاومتی

البته بهترین زمان برای گذار از اقتصاد رانتی به اقتصاد ملی به ۱۵ سال قبل باز می‌گردد؛ یعنی زمانی که زمینه‌های فرهنگی و سیاسی برای آن به وجود آمده‌بود. کاهش قیمت نفت در بازار بین‌المللی می‌توانست ملت ایران را به پذیرش عبور از اقتصاد رانتی و یارانه‌های کلان مخفی به اقتصاد ملی همراه کند. اگر در آن روز این اتفاق افتاده بود، امروز نیازی نبود که دست به اقدامات ضربتی زده‌شود. گرچه امروز چنین اقداماتی لازم است، اما عوارض کوتاه مدت و ناخوشایندی خواهدداشت. این اقدام می‌توانست در خلال این سال‌ها به شکلی بهتر و بدون هدررفت منابع ملی و ارزی انجام شود. شاید ۵ سال پیش باید وارد مرحلهٔ اقتصاد مقاومتی و خروج از اتکاء به درآمدهای نفتی در بودجهٔ کشور می‌شدیم.

درسی از تاریخ معاصر

ما در گذشته نیز موقعیت‌هایی برای گذار به اقتصاد مقاومتی داشته‌ایم. اما متأسفانه این موقعیت‌ها از سوی دولتمردان ما ایجاد نشده‌بودند، بلکه شرایط بین‌المللی آن را به ما تحمیل کرد. نمونه بارز آن در دولت دکتر مصدق به چشم می‌خورد. دکتر مصدق ملی شدن نفت را برای افزایش درآمد نفتی ایران پیش برد. شرکت نفت ایران و انگلیس صاحب بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان در آبادان بود، اما مالیات بسیار اندکی به دولت ایران پرداخت می‌کرد و حتی قرارداد عادلانه‌ای برای پرداخت بهرهٔ مالکانه بین طرفین وجودنداشت. بنابراین، مصدق و همراهانش با تأثیرگرفتن از جوی که پس از جنگ دوم جهانی پیدا شده‌بود و قدرت جهانی بین شوروی و غرب تقسیم شده‌بود، در پی افزایش منافع ملی برآمدند. مصدق می‌پنداشت اگر ایران ضمن پرداخت غرامت به انگلیس، تأسیسات نفتی و پالایشگاه آبادان را به مالکیت ایران درآورد، با فروش مشتقات نفتی به شرکت‌های آمریکایی درآمد بیشتری عاید ایران می‌شود. از آن‌طرف دولت انگلیس، آمریکا را تحت فشار گذاشته و ادعا داشت با ملی‌شدن صنعت نفت، ایران تحت نفوذ شوروی در خواهدآمد و نهایتاً آمریکا را متقاعد ساخت تا در جریان ملی شدن صنعت نفت، جانب انگلیس را بگیرد. نتیجهٔ این اتحاد، جلوگیری از صدور نفت ایران به کمک محاصرهٔ دریایی بود. با توقف درآمد نفتی ایران، دکتر مصدق با درایتی که داشت بحث اقتصاد مقاومتی بدون نفت را مطرح کرد. این امر با استقبال ملت روبه‌رو شد و به‌مدت دو سال و چند ماه به اجرا گذاشته‌شد. زمانی که با کمک آمریکا و انگلیس کودتا صورت گرفت و روابط با غرب از سر گرفته‌شد، صادرات نفت دوباره به جریان افتاد و سهم ایران از درآمد نفتی افزایش یافت. اینجا بود که اقتصاد بدون نفت یا اقتصاد مقاومتی کاملاً به بوتهٔ فراموشی سپرده‌شد. اکنون در وضعیت مشابهی هستیم. اگر این‌بار اقتصاد مقاومتی جزئی از اقتصاد ملی محسوب شود، باید این امر را به فال نیک گرفت، نه اینکه به‌خاطر شرایط ایجادشده و تحریم‌های سنگین به‌طور موقت به دامن آن پناه برد؛ چرا که موهبت‌های فراوانی نصیب کشور خواهدشد. در واقع کشوری که داعیه استقلال دارد باید بتواند به لحاظ اقتصادی مقابل تهدیدهای جهانی ایستادگی کند. راه آن هم تکیه کشور بر فرهنگ اسلامی-ایرانی، سرمایه‌های ملی، توانایی‌های نیرومند انسانی و بالاخره دانش و تکنولوژی بومی شده می‌باشد. بدون هیچ‌گونه تردیدی باید مردم را به‌طور شفاف در جریان اوضاع قرار داد. لازمه اقتصاد مقاومتی فداکاری جمعی آن هم از سوی سرمایه‌دار، بدنه دولت، طبقه کارگر و کشاورز است.

دشواری‌های راه

در هر برهه‌ای از زمان که خواهان عبور از یک سیستم بد اقتصادی به سیستمی دیگر و یا سیستم خوب باشید، برخی نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی به‌وجود خواهدآمد، چرا که تخصیص منابع و ثروت تغییر خواهدکرد. نحوه برخورد سیاست‌مداران با اصلاحات اقتصادی به‌گونه‌ای است که نابسامانی‌های به‌وجودآمده را نتیجه بد بودن اصلاحات می‌پندارند، درصورتی‌که این‌گونه نیست، بلکه اصلاحات، تغییر می‌آورد. هر تغییر در سیستم اقتصادی در مرحلهٔ نخست منجر به بیکاری عده‌ای خواهد شد که در دنبالهٔ آن و تثبیت اصلاحات اقتصادی، اشتغال در بخش‌های جدید جایگزین این عدم اشتغال می‌شود. بنابراین، بایستی با اعتماد، راه ارتفاعات تپه را در پیش گرفت تا سرانجام به قسمت سراشیبی تپه رسید.

جهت‌گیری‌های گذشته در گذار به اقتصاد ملی

سیستم تعدیل دولت سازندگی حرکتی در جهت اقتصاد ملی محسوب می‌شد، چرا که می‌رفت نظام رانتی زمان آقای میرحسین موسوی به نظام عرضه و تقاضایی (اقتصاد بازار) تغییر شکل یابد. اما ادامهٔ این روند در نقطه‌ای به تورم ۴۵ درصدی انجامید. می‌توان گفت در این مرحله اقتصاد ایران به قسمت بالای تپه رسید و آماده قرارگرفتن در شیب بود، اما متأسفانه آقای محسن نوربخش و آیت الله هاشمی رفسنجانی از تبعات اجتماعی آن دوری کردند و از نیمهٔ راه بازگشتند. این اتفاق ضربه‌ای به اقتصاد ایران و به انگیزهٔ اصلاحات در اقتصاد ایران بود. همین موضوع در قالب هدفمندی یارانه‌ها هم در دولت سازندگی و هم در دولت اصلاحات کراراً پیش آمد. اذعان می‌شد که یارانه‌های پنهان و غیرمستقیم، سیستم اقتصاد ایران را مسخ کرده‌است. ولی هیچ‌گاه جسارت دست‌زدن به این کار بزرگ از سوی این دو دولت پیدا نشد؛ چرا که این کارِ بزرگ، شفافیت، کار ملی و اقناع مردم را نیاز داشت. یکی از دستاوردهای مهم دولت آقای احمدی‌نژاد اجرای فاز اول هدفمندی یارانه‌ها بود.

ضرورت اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها در کنار تحریم‌ها

نکته‌ای که لازم است بدان اشاره شود این‌است‌که مصرف انرژی در ایران بسیار بالاست، به‌طوری که ایران به اندازه کل اروپا گاز مصرف می‌کند؛ در واقع هدر می‌دهد. قاعدتاً سوبسید ۱۲۰ میلیارد دلاری که دولت برای انرژی پرداخت می‌کند باعث هدر رفتن منابع انرژی می‌شود. در ایران معادل هر بشکه نفت که مصرف می‌شود، ۲۳۵ دلار کالا تولید می‌شود. در اقتصاد بین‌المللی شاخصی وجوددارد که سرانه تولید ناخالص داخلی به‌ازای هر بشکه نفت را مشخص می‌کند. این شاخص در اقتصاد آلمان چیزی حدود ۱۹۰۰ دلار و در اقتصاد آمریکا که رانتی است، چیزی حدود ۹۰۰ یا هزار دلار است، اما همان‌طور که اشاره‌شد در ایران این رقم ۲۳۵ دلار است. بنابراین، در اقتصادی که از ۴۰۰ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی آن ۱۲۰ میلیارد دلار سوبسید پرداخت می‌شود، بدون هدفمندی یارانه‌ها نمی‌توان به اقتصاد مقاومتی دست‌یافت. قطعاً بدون اجرای هدفمندی یارانه‌ها که متأسفانه بخش وسیعی از بخش خصوصی و مجلس و حتی اتاق بازرگانی ایران با آن مخالفت می‌کنند که مخالفت آنها بیشتر جنبه سیاسی دارد، اقتصاد مقاومتی تحقق نمی‌پذیرد. هدفمندی یارانه‌ها بدین معنی نیست که کل عایدی که از محل افزایش قیمت حامل‌های انرژی به‌دست می‌آید باید هزینه شود. اگر این‌گونه شود، هیچ توفیقی به‌دست نیامده‌است. قسمتی از آن باید بابت بدهی‌های معوق دولت به بانک مرکزی پرداخت شود و عمدهٔ آن صرف پرداخت مستقیم به آحاد مردم ایران گردد. در واقع باید یارانه‌های پنهان را کاهش داد و عمدهٔ آن را هدفمندانه و به‌طور مساوی به عموم مردم بازگرداند. اینکه دولت ۳۰ درصد از درآمد هدفمندی را به بخش تولید سرازیر کند، اشتباه است؛ چرا که مجدداً صرفه‌جویی در سیستم تولید فراموش می‌شود و نظام تولید همچنان فرسوده و انرژی‌بَر باقی می‌ماند. به‌غیر از افزایش قیمت انرژی راهکاری نمی‌توان یافت تا کارخانه‌ها را وادار کند به‌دنبال بهره‌وری و مصرف درست انرژی بروند. به صرف اینکه در اماکن عمومی تابلویی مبنی بر درست مصرف کردن انرژی نصب شود، مشکلی حل نخواهدشد. حتی به جرأت می‌توان اذعان داشت که برخی جنایات و بزهکاری‌هایی که در شهرهای بزرگ رخ می‌دهد، از همین سوخت ارزان نشأت می‌گیرد. مثال آن متجاوزینی هستند که با خودروی خود به‌دلیل ارزانی سوخت در خیابان پرسه می‌زنند تا طعمه‌ای مناسب بیابند و به مقصود خود دست یابند. به‌طورمثال، در ترکیه هر لیتر گازوئیل ۸ هزار تومان در پمپ‌ها فروخته می‌شود، درحالی‌که عمده مصرف خودروها در ایران بنزین است که با قیمت بین ۴۰۰ تا ۷۰۰ تومان فروخته می‌شود. حتی جوانانی که در خیابان‌های تهران با ماشین‌های هشت سیلندر جولان می‌دهند، با بنزین هر لیتر ۸ هزار تومان آرام خواهندگرفت. همچنین، برای توجیه ضرورت اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها می‌توان میزان مصرف حامل‌های انرژی یک خانوار مرفه تهرانی را که از سال ۱۳۵۶ از گاز لوله‌کشی استفاده می‌کرده و دارای حداقل دو خودروی پرمصرف بوده، را با یک خانوار روستایی تا سال ۱۳۹۰ مقایسه‌کرد. هزینه یارانهٔ خانوار مرفه تهرانی چیزی حدود ۳۰ تا ۵۰ میلیون تومان طی این دوره به‌دست می‌آید. درحالی‌که سهم یک خانوار روستایی از این یارانه تا به امروز هیچ بوده‌است و بعضاً در برخی روستاهای استان کرمان هنوز هم تقریباً صفر است.



نکته‌ای که لازم است بدان اشاره شود این‌است که مصرف انرژی در ایران بسیار بالاست، به‌طوری که ایران به اندازه کل اروپا گاز مصرف می‌کند؛ در واقع هدر می‌دهد. قاعدتاً سوبسید ۱۲۰ میلیارد دلاری که دولت برای انرژی پرداخت می‌کند باعث هدر رفتن منابع انرژی می‌شود. در ایران معادل هر بشکه نفت که مصرف می‌شود، ۲۳۵ دلار کالا تولید می‌شود.

منابع نفت و گاز متعلق به بیت‌المال یا در تملک دولت

منابع نفت و گاز از انفال است و تصمیم‌گیری در مورد انفال را نمی‌توان از طریق دموکراسی اروپایی انجام داد؛ چرا که مردم، مجلس و دولت در مقابل وسوسهٔ هزینه‌کرد این منابع تاب نمی‌آورند و قاعدتاً رأی به مصرف بی‌چون و چرای آن طی یک نسل خواهند داد، تا بدون زحمت در رفاه کامل زندگی کنند و کار یدی در فرهنگ این سرزمین را به آن درجه از خفت برسانند که فقط آن را در شأن مهاجران پناهجو بدانند. اگر رئیس جمهور وعدهٔ آوردن نفت به سر سفره‌های مردم را بدهد، قاعدتاً از مردم رأی خواهد گرفت. لابد راهِ آسانِ آوردنِ نفت بر سر سفرهٔ مردم نیز از طریق دست‌بردن به این منابع و هزینه‌کردن آن در جامعه تصور می‌شود. بهتر است انفال در اختیار روحانیت و در رأس آنها ولی فقیه باشد، نه در اختیار آراء عمومی؛ چرا که عموم مردم و نمایندگانشان گرایش به مصرف‌گرایی دارند و لازمهٔ مصرف‌گرایی دلار ارزان، واردات اجناس خارجی و تضعیف بخش خصوصی تولید و اقتصاد ملی است. از این حیث شایسته نیست مقام معظم رهبری اجازه دهند که دولت و مجلس اختیار تاراج و هدردادن این منابع را به‌دست گیرند. این با قواعد اقتصاد مقاومتی همخوانی ندارد.

نقش دولت در تاریخ معاصر ایران و لزوم کوچک‌سازی آن

با روی کار آمدن رضاشاه، اشتراک روشی بین سیستم اقتصاد شوروی و نظام اقتصاد بوروکراتیک (دیوان‌سالارانه) رضاشاهی پیدا شد. در شوروی تصمیم‌گیری اقتصادی از بالا به پایین انجام می‌شد و با به قدرت رسیدن رضا شاه، کنترل اقتصادی ایران نیز از بالا به پایین شد. گرچه در دورهٔ قاجار، بازار و تولید داخلی نظام اقتصادی را شکل می‌داد، اما اقتصاد ایران به‌طور روز افزون تحت تأثیر تولیدات ارزان غرب که ماشینی بودند، (در مقابل فعالیت‌های داخل کشور که عمدتاً دستی بود) قرار گرفت. مثلاً درآمد اکثر ساکنان کرمان از راه شال‌بافی تأمین می‌شد. در طول یک نسل، این شال‌بافی در مقابل واردات پارچه پشمی انگلیسی و هندی از بین رفت. کرباس‌بافی مناطق رفسنجان، انار و یزد تقریباً به‌همین سرنوشت دچار شد. کاشی و سرامیک ایرانی دچار همین معضل شد. فولادسازی و ذوب مس سنتی برچیده شد. یعنی در این دوره با آن‌که دخالت دولت در اقتصاد به‌شدت کمرنگ بود، ولی اقتصاد سنتی ایران تاب مقابله با اقتصاد ماشینی و تولید انبوه غرب را نداشت. رضاشاه جبران این نقیصه را در دولت مقتدر و سرمایه‌گذاری دولتی در ایجاد صنایع نوین می‌دانست. یکی از مشکلاتی که هنوز در سیستم اقتصاد ایران وجوددارد، مربوط به ارثیهٔ رضاشاه و هم‌سویی آن با سیاست‌های لنین در کشورهای جهان سوم بود. سیاست شوروی آن بود که در کشورهای جهان سوم، رسیدن به سوسیالیسم نیاز به گذر از اقتصاد بازار ندارد و می‌شود به کمک مهندس‌ها و تکنوکرات‌ها و تسلط آنها بر دولت، اقتصاد را یکسره دولتی کرد. بدعتی که لنین در تئوری مارکسیستی شکل داد، این بود که به‌جای اینکه از راه نظام بازار و انقلاب‌های کارگری به کمونیسم برسیم، سریع‌تر است که از طریق تسلط روشنفکران (چه سنتی چه مدرن) و تکنوکرات‌ها بر شئون اقتصادی، به مرحلهٔ گذار به سوسیالیسم نایل شد. روشنفکرانی که پیرامون رضا شاه بودند، روش کارشان با سلایق شوروی هماهنگی داشت. در دوره رضاشاه، حکومت تحصیلکرده‌ها و مهندسان به‌جای تسلط بازار و بخش خصوصی در اقتصاد شکل و قوت گرفت. بنابراین، می‌توان اذعان داشت سیستمی که رضاشاه طرح‌ریزی کرده‌بود مورد استقبال تحصیلکرده‌ها در ایران قرار گرفت و متأسفانه جوی حاکم شد و فرهنگی به‌وجود آمد که در سایه آن تصور می‌شد افراد بازاری و کارخانه‌دار سودجو هستند و به حق مردم احترام نمی‌گذارند و مردم را استثمار می‌کنند و قاعدتاً بایستی اینها توسط دولت اداره‌شوند. متأسفانه، این فرهنگ تا به امروز در کشور باقی مانده‌است.

این قضیه مدتی پس از جنگ جهانی دوم و افول حزب توده موقتاً مسکوت ماند. در این دوران تا اندازه‌ای تسلطِ بازاریان بر اقتصاد، جایگزین شد. اما مجدداً پس از برقراری ارتباط غرب با ایران، تفکرات توده‌ای احیا گردید. و اینک این ایدئولوژی لقب پر طمطراق «راه رشد غیرسرمایه‌داری» را یدک می‌کشد. به‌تدریج که اعضای حزب توده با بخشش شاهانه از زندان آزاد و به دولت‌مردان نظام شاهنشاهی تبدیل شدند، افکار خود را در سطح بروکراسی دولتی اشاعه دادند. در این دوران است که سازمان صنایع ملی و وزارت صنایع هر چه بر طبل خصوصی‌سازی می‌کوبند، مجدداً تعدد شرکت‌های دولتی بیشتر می‌شود. این یک بیماری است که در ایران نهادینه شده‌است. از این حیث، برای گام برداشتن در مسیر اقتصاد مقاومتی باید تحولی در مشاوران اقتصادی سطح بالای بزرگانِ ایران پیدا شود. به‌عبارت دیگر، کسانی که بحث سلطه و تسلط بر مردم در اندیشه‌های ایشان نهفته است، نمی‌توانند مشاوران مطلوبی در عرصه اقتصاد مقاومتی باشند. آنها همراهی لفظی خواهندکرد، اما در عمل سنگ‌اندازی می‌کنند. همان‌طور که تا به امروز به این امر مبادرت ورزیده‌اند. دکتر موسی غنی‌نژاد که تحلیل درست و جامعی از اقتصاد و تاریخ اخیر ایران دارد، در این رابطه جمله قابل تأملی را بیان کرده است: «حزب توده نابود شد، اما پیروز»! یعنی در ظاهر حزب توده از بین رفت، اما اندیشه‌اش تا به امروز در تفکر دولت‌مردان (از هر دو سنخ) نهادینه شد. اندیشهٔ «راه رشد غیرسرمایه‌داری» بعد از انقلاب حتی روی قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز به‌شدت سایه افکند.

استثناوقاعده

استثنائاً در یک دوره کوتاه ۸ ساله بین سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۹ در دوره وزارت عالیخانی در وزارت اقتصاد، اقتصاد به سمت آزادسازی و خصوصی‌سازی و رشد اقتصادی پیشرفت کرد، به‌گونه‌ای که بدان «دوره طلایی اقتصاد» اطلاق می‌شود. طی این دوران تورم کشور کمتر از ۲ درصد و رشد اقتصادی بین ۷ تا ۱۱ درصد بود.

چگونگی نهادینه شدن «راه رشد غیر سرمایه‌داری» در ایران

علت اصلی رخ دادن دوره طلایی اقتصاد در ایران علاوه بر تحولات اجتماعی، به قیمت پایین نفت در بازار جهانی باز می‌گردد. ولی به مجرد اینکه در سال ۱۳۵۳ به‌خاطر جنگ اعراب و اسرائیل، سازمان اُپک غرب را تحریم نفتی کرد و قیمت‌های نفت از ۱,۲۵ دلار در هر بشکه به‌مدت کوتاهی به ۱۲ دلار در هر بشکه رسید. بلافاصله تمام دستاوردهای چند ساله دوره عالیخانی در وزارت اقتصاد به بوته فراموشی سپرده‌شد، چرا که درآمدها این ذهنیت را در شاه و کارگزاران وی به‌وجود آورد که هر اقدامی در اقتصاد با برنامه‌ریزی دولتی مقدور و میسر می‌باشد. وی ادعا کرد، ظرف ۱۰ سال اقتصاد ایران از اقتصاد فرانسه پیشی خواهد گرفت.

درواقع، باید اذعان کرد که جریان «راه رشد غیرسرمایه‌داری» و تسلط دولت و تکنوکرات‌ها بر اقتصاد، جز در یک دوره بسیار کوتاه مثل دوره ۲ ساله دکتر مصدق، که آن هم به اجبار رخ داد، و دوره عالیخانی در وزارت اقتصاد که آن هم مصادف با کاهش بی‌سابقه درآمد نفتی ایران بود، هیچ‌گاه از سوی نیروهای ملی به چالش کشیده‌نشد. به مجرد اینکه درآمد نفتی افزایش می‌یافت تمام آن موهبت‌ها به بوتهٔ فراموشی سپرده می‌شد. برای مثال، تا قبل از افزایش درآمدهای نفتی، حتی صادرات کالاهای صنعتی از قبیل لوازم خانگی همچون یخچال، کولر، ماشین لباسشویی و اجاق گاز به کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه صورت می‌گرفت. پس از خیزش درآمدهای نفتی، شاه دستور داد که در بودجه مملکت تجدید نظر و زمینهٔ رشد اقتصادی انفجاری فراهم شود. بنابراین، از محل درآمدهای فزاینده ارزی ناشی از افزایش قیمت نفت به‌قدری بودجه و نقدینگی افزایش یافت که تقاضای داخلی برای لوازم خانگی از محل تولید داخلی قابل تأمین نبود در مدت اندکی، اقتصادی که به‌طرف شکوفایی و رقابت صادراتی در بازارهای جهانی می‌رفت، به اقتصادی تورمی، مصرفی، وارداتی و توأم با هدردادن منابع ملی تبدیل شد. مثلاً، یکی از شرکت‌های تولید و صادرات یخچال برای واردات همین کالا با کارخانه ادمیرال آمریکا قرارداد نمایندگی انحصاری بست. در نتیجهٔ این اتفاق اعتبار صادرکنندگان ایرانی در بازارهای خارجی صدمهٔ کلی دید و ورود و توزیع کالاهای خارجی به ایران به امری سرشار از سود، بدل شد. اگر اینبار گذشته چراغ راه آینده باشد، نباید برداشتن تحریم‌ها کشور را یکبار دیگر به عفونت بیماری هُلندی مبتلا سازد.

نحوهٔ مواجهه با نفت در اقتصاد ملی

نفت را نباید بی‌رویه استخراج کرد و با درآمد آن حقوق کارمند را پرداخت و یا پرتقال و پورشه واردکرد. اگر نفتی هم صادر می‌شود، روا نیست که بیش از نیاز ارزی سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی از آن هزینه کرد. برای مثال، به‌جای ۸۰ میلیارد دلاری که نفت از ایران سال گذشته صادر شد، احتمالاً کشش اقتصاد ایران بیش از ۲۰ میلیارد دلار نبود. آن هم بایستی صرف نیاز ارزی امور امنیتی و زیربنایی مثل جاده‌ها، سدها، شبکهٔ توزیع برق و غیره می‌شد. اینکه مخارج جاری با آن پرداخت شود کار درستی نیست.

تفاوت اساسی صادرات منابع فرانسلی (نفت و گاز) با تولید

زمانی که کالای صنعتی یا کشاورزی صادر می‌شود، در مقابل هر صد سنت (یک دلار) دریافتی صادرکننده، معمولاً بیش از ۹۰ سنت آن قبلاً هزینه تولید شده‌است. قاعدتاً ۱۰ سنت باقیمانده سهم صادرکننده و هزینه‌های صادراتی است. به‌عبارت‌دیگر، به‌ازای هر واحد دلاری که صادرکننده کالای ایرانی از خریدار خارجی دریافت می‌کند، قسمت عمده این مبلغ طی دورهٔ تولید، هزینه شده و توزیع درآمد نیز قبلاً صورت گرفته‌است. حال آن‌که در مورد نفت و گاز این مقوله تفاوتی سرنوشت‌ساز دارد؛ یعنی اگر یک دلار نفت صادر شود، قبلاً فقط ۵ سنت از آن هزینهٔ تولید شده است (از طریق استخراج گنج از زمین) و ۹۵ سنت دیگر آن در دست صادرکننده (اعم از دولت، شرکت نفت، بانک مرکزی و غیره) جهت هرگونه هزینه‌کردن دل‌بخواه باقی می‌ماند. سرچشمهٔ همهٔ واردات غیرضروری، همهٔ رانت‌خواری، همهٔ اختلاس‌های کلان و خروج سرمایه، و همهٔ طرح‌های عظیم و خیال‌بافانهٔ دولتی و کاهلی و دریوزگی بخش به اصطلاح خصوصی ایران، همین ۹۵ سنت در دلار است. ستاد مرکزی این بخشش‌کده، تهران نام دارد و دولت ایران، تلویزیون ملی ایران یا رسانه‌های ملی ایران که به حق باید آنها را دولت تهران، تلویزیون ملی تهران، و رسانه‌های ملی تهران نامید، همگی در این دولتشهرِ ۱۵ میلیونی قراردارند.

تأثیر نوسانات نرخ ارز بر معیشت مردم و حجم دولت

کمبود درآمدهای ارزی حاصل از صادرات نفت موجب افزایش شدید نرخ ارز در کشور گردیده‌است. اما یقیناً افزایش جهشی نرخ ارز نه ضروری و نه مطلوب بود. چنانچه اندک آینده نگری اقتصادی در دولتمردان ما می‌بود، به‌جای نشستن دوازده ساله بر روی دیگِ بخارِ نرخ ارز که در زیر آن شعلهٔ تورم روشن است، اجازه می‌دادند که از طریق افزایش

تدریجی نرخ ارز، فشار بخار کاهش یابد و انفجار در زمانِ دلخواهِ دشمن اتفاق نیفتد. در اینکه این اتفاق به‌صورت ناگهانی رخ داده و اقشار متوسط جامعهٔ شهری زیان‌دیدگان این تحول در مقطع فعلی می‌باشند، شکی نیست. چنانچه سیاست صادرات اندک نفت، نهادینه شود، باید انتظار داشت که پس از شوک اولیه، تولیدات صنعتی مخصوصاً در بخش‌های کاربَر (اشتغال‌زا) نظیر نساجی، تولید پوشاک و کفش، لوازم خانگی و همهٔ تولیدات کشاورزی و صنایع جنبی آن به‌شدت رشد یافته و زمینهٔ اشتغال آسیب‌دیدگان این تحول فراهم‌شود. دولت به اتکای درآمد نفتی که تا بدین روز در اختیار داشته‌است، عائلهٔ بزرگی به‌دنبال خود به راه انداخته‌است. در نتیجهٔ این اصلاحات، که لازمهٔ آن کوچک‌شدن این عائله است، قاعدتاً اقشاری ضربه خواهندخورد. قدرت خرید برخی کاهش می‌یابد و یا برخی بیکار می‌شوند. اما نباید با برخوردی عوامانه و با دلسوزی غیرمعقول، از چنین اصلاحات ضروری چشم‌پوشی کرد. می‌توان با تأسیس یک صندوق موقت یا اخذ حقوق گمرکی از صادرات برای یک دورهٔ موقت زمینهٔ کارآموزی، بیمهٔ بیکاری و اشتغال در صنایع تولیدی را برای این آسیب‌دیدگان فراهم‌نمود. بروز مخالفت با اصلاحات اقتصادی در این مقطع دور از انتظار نیست. این طبیعی به‌نظر می‌رسد که کسی تا به امروز از یارانه‌های غیرمستقیم به‌نحو گزاف استفاده می‌کرده، امروز مقابل افزایش نرخ ارز موضع‌گیری نماید.

اخذ حقوق گمرکی از صادرات

در این دورهٔ گذار و تا زمانی که یارانه‌های انرژی به‌طور کامل حذف می‌شوند، کشاورزی که به‌طور مثال محصول پسته‌اش صادر می‌شود، چون از برق و سوخت یارانه‌ای نیز استفاده می‌کند، بنابراین قسمتی از درآمد او درآمد واقعی‌اش نیست و دولت می‌تواند سهم یارانه‌ای خود را در موقع صدور کالا پس بگیرد. صنعت سیمان نیز که صادرکنندهٔ بزرگی است، در همین مقوله می‌گنجد.

اثر تعدیل اقتصادی بر قشر مولد و رانت‌خواران

در نتیجهٔ هر تعدیل اقتصادی، قاعدتاً قشر غیرمولد شهری از آنجا که از یارانه‌های پنهان و آشکار مختلفی استفاده می‌کرده، تاحدی تحت فشار قرار می‌گیرد. اما آن روستایی که مثلاً در اندوهجرد یا ارزوئیه یا نرماشیر زندگی می‌کند، تا به امروز نه تنها از مواهب این یارانه‌ها استفاده نکرده‌است بلکه به‌دلیل فروش محصول خود به قیمت کمتر از قیمت بین‌المللی، حتی یارانه نیز به دولت پرداخت کرده‌است. از این حیث، قاعدتاً قشر روستایی تاحدی به حقش دست می‌یابد. شایان ذکر است، در هر تحول اقتصادی تعدیلی به‌وجود می‌آید که در نتیجهٔ آن نه تنها رانت‌خوارهای بزرگ، بلکه بنگاه‌هایی هم که رانت‌خوارها تأسیس کرده‌اند نیز متضرر خواهندشد. اغلب این بنگاه‌ها در دوران ریخت و پاش با هدف استفاده از رانتِ ارز و سوختِ ارزان پایه‌گذاری شده‌اند. در این میان، ممکن است برخی از بانک‌ها که وام‌دهنده به بنگاه‌های رانتی بوده‌اند، نیز ورشکست شوند. این ورشکستگی یک ضرورت بنیادی اصلاحات است. کارمندان این بانک‌ها اما نیاز به پشتیبانی دارند. اما قطعاً بخش‌های غیررانتی اقتصاد به‌سرعت زمینهٔ رشد یافته و اشتغال از حد پیشین نیز فراتر خواهدرفت؛ مثل شرکت‌هایی که تولید آنها وابستگی ارزی اندک دارد، مثل صنعت سیمان یا بخش کشاورزی و یا راه‌سازی و شبکه‌های انتقال آب و تأسیسات آبیاری تحت فشار و غیره.

لزوم بسیج مردمی

اما یکی از لازمه‌های اقتصاد مقاومتی بسیج مردمی در سطح ملی است. در این بسیج ملی بایستی سرمایه‌دار نیز شرکت کند. اگر رسانه‌های پایتخت را بتوان در جهت اهداف اقتصاد مقاومتی و نه در مقابله با آن به‌کار گرفت، تجمیع نیروهای هوادار اصلاحات، دشوار نخواهدبود.

نقش قوانین و ضرورت بازنگری در آنها

در ابتدا باید اذعان داشت که اقتصاد مقاومتی یک جنبه و یک ضلع ندارد، بلکه یک مجموعه کثیر الاضلاع است. یک مثلث سه ضلعی نیست. قانون مدنی کشور ایران توسط مرحوم داور با گردآوری فقها به‌صورت منسجم و یکپارچه نگاشته شد؛ چرا که تا قبل از آن هر فقیهی در شهر یا ناحیهٔ خود و باتوجه به شرایط، نسبت به مسأله یکسان، احکام متفاوت صادر می‌کرد. هیچ مادهٔ قانون مدنی مخالف اسلام نیست. قانون مدنی، چکیدهٔ مبانی فقهی اسلام است. این قانون نه ابهام دارد و نه کلمه‌ای کم یا زیاد دارد، بلکه توسط خبره‌ترین افراد با حسن نیت کامل نگارش شده‌است. متأسفانه در دوران اخیر قوانینی تصویب می‌شود که بدون اندک کار کارشناسی و به‌طور روزمره در مجلس تصویب می‌گردند. در بسیاری از این انبوه قوانین، ابهاماتی وجوددارد که زمینه را برای سوءاستفادهٔ کارگزاران قوه مجریه فراهم می‌سازد. مشکل بزرگ دستگاه قانون‌گذاری این است که حجم زیادی از قوانین مصوب به‌منظور دخالت در امور قوهٔ مجریه تصویب شده‌اند؛ یعنی به‌جای آنکه دولتی را که مورد حمایت مجلس نیست عوض کنند، برای دخالت در تصمیم‌گیری‌های آن، قانون تصویب می‌کنند. اعم این قوانین در طولانی مدت بی‌مصرف بوده و جز حذف آنها به‌صورت انبوه چارهٔ دیگری نیست. به‌طورکلی دو مسأله یا دو دغدغه اصلی در مبحث قوانین وجوددارد: اول) تصویب قوانین بیهوده، کم مایه، کم مغز و هزاران تصویب‌نامه و ده‌ها هزار بخش‌نامه که به تبع قوانین بیهوده تصویب و ابلاغ گردیده است. دوم) نگارش قانون اساسی در زمانی که نیروهای چپ و مجاهد در ایران قدرت نسبی داشتند. در اوایل انقلاب روحانیون نمی‌خواستند با حزب توده و مجاهدین

مستقیماً درگیر شوند. چرا که ممکن بود حمایت جوانان پرشور را از دست بدهند و آنان بیشتر جذب شعارهای مجاهدین و چپی‌ها شوند. در این زمان، حتی فرزندان برخی روحانیون مطرح در نظام جمهوری اسلامی مثل مرحوم طالقانی و آیت‌الله محمدی گیلانی چپی بودند. زمانی که قانون اساسی نوشته می‌شد، فضای سیاسی کشور به گونه‌ای بود که سیاست‌مداران می‌خواستند نشان دهند آنچه که دستاورد اندیشه سوسیالیسم است، در اسلام نیز وجوددارد. بنابراین، قانونی نوشته‌شده که بسیاری از مفاد آن از تفکر حزب توده نشأت گرفته‌بود. این قانون در مجلس خبرگانی تصویب شد که رئیس آن آیت‌الله منتظری و نایب رئیس آن آیت‌الله بهشتی بود. در همین زمان، بنی صدر نیز کتاب «اقتصاد بی‌طبقه توحیدی» را منتشر می‌کرد. از آنجا که اداره کنندگان مجلس خبرگان قانون اساسی، به مغایرت برخی بندهای این قانون به‌خصوص بندهای اقتصادی با اسلام فقاهت آگاه بودند، یک اصل کلیدی در بند ۴ قانون اساسی گنجانده شد، این اصل به شورای نگهبان اجازه می‌داد که هر بند قانون اساسی را که لازم بداند کان‌لم‌یکن تلقی و اجرای آن را معلق کند. بدین گونه می‌بینیم که بعد از گذر چندین دهسال هنوز تفکر حزب توده بر بدنهٔ قانون‌گذاری و اجرایی کشور سایه انداخته‌است. از این حیث، برای سازگار کردن قوانین با اقتصاد مقاومتی به همتی بلند و اهتمامی مستمر و جدی نیاز است.

ضرورت تحول نظام مالیاتی ایران در اقتصاد مقاومتی

مالیات باید عمده‌ترین منبع درآمدی دولت در اقتصاد ملی باشد. درآمد مهم دیگری که برای دولت ملی می‌توان لحاظ نمود، درآمد گمرکی است. البته درآمد گمرکی جز در دوره‌های کوتاه‌مدت و اضطراری نباید به منبع اصلی درآمد دولت تبدیل شود. درهرحال، مالیات نباید به‌صورت قانون مالیات مشکل‌داری که دولت به مجلس فرستاده و قصد دارد از تورم مالیات بگیرد، درآید. در لایحهٔ مالیاتی که هم‌اکنون در مجلس مطرح است، همان وزارت‌خانه‌ای که مسبب ایجاد تورم در اقتصاد ایران بوده، مجاز می‌شود که از محل همین تورم جهت تأمین بودجه دولت مالیات اخذکند. این یک سیکل معیوب است که در دست دیوان‌سالاران فعلی می‌تواند به یک هیولای غیرقابل کنترل تبدیل شود. تا زمانی که در اقتصاد مقاومتی تورم بالا وجوددارد باید دقت کرد که این تورم منشاء شناسایی درآمد مالیاتی قرار نگیرد. اما در اقتصاد مقاومتی که زیر شاخهٔ اقتصاد ملی است، می‌توان انتظار داشت کسانی که از نوسانات اقتصادی ناشی از تحریم‌ها منفعت به‌دست می‌آورند، در هزینه‌هایی که دولت توانایی پرداخت آن را ندارد، کمک حال دولت باشند. ضمن اینکه دولت باید عائله خود را کوچک نماید. دولت باید کارخانه‌های مازاد خود را شبیه طرح سهام عدالت به بخش خصوصی و یا حتی به کارمندان خود به‌عنوان جبران خدمت واگذار کند. با این تفاوت که اجرا را هم به خودِ آنها بسپارد.

بازگرداندن اعتماد مردم به سیستم بانکی

بانک‌ها به‌خصوص بانک مرکزی و بانک ملی باید بزرگ‌ترین منشاء اعتماد و امنیت اقتصادی مردم باشند. اینکه با خُلف وعده و پیش‌بینی‌های ضعیف، اعتماد مردم به بانک‌ها از دست برود نوعی بی‌حرمتی به اقتصاد مقاومتی است. زمانی که دولت به بانک ملی مجوز می‌دهد که سپرده‌های ارزی مردم را برداشت کرده و صاحبانِ آنها را از استفاده از سپردهٔ خود تا اطلاع ثانوی محروم سازد، قطعاً موجب بی‌اعتباری دولت، بانک مرکزی و بانک ملی خواهدشد. زمانی که این فساد به شکل سازمانی و نظام‌یافته انجام می‌شود، چگونه می‌توان به مجری این فساد که در رأس بانک ملی قرار گرفته‌است، ایراد گرفت که چرا دچار وسوسهٔ فساد گردیده‌است؟

سابقهٔ رانت در ایران

رانت یک ریشه قدیمی در ایران دارد. قبل از ورود اسلام به ایران سیستم زمین‌داری بر نظام رعیت، دهقان و مالک استوار بود. دهقان شخصیتی بین رعیت و مالک بود. مشابه این نظام در غرب، سیستم فئودالی بود. این نظام از زمان ساسانیان در ایران رایج بود، اما زمانی که اسلام به ایران وارد شد در این سیستم تعدیل ایجاد شد. یکی از این تعدیلات تقسیم مال بین وراث و ایجاد تدریجی خرده مالکین بود. بدین معنی که قدرت ارباب در چارچوب مقررات اسلامی به نحو فاحشی محدودیت پیدا کرد. این نظام با محدودیت ذکر شده تا حمله مغول به ایران به قوت خود باقی ماند.

رانت، از نظام تیول‌داری تا سیستم وزارتخانه‌ای

نظام مالکیت در ایران از نظام مالک-دهقان-زارع، تبدیل به نظام تیول‌داری شد. قبلاً سه طبقه در جامعه کشاورزی ایران به وجودآمد که عبارتند از: خوش‌نشین‌ها؛ که از کار یدی و قوای جسمی‌شان نان می‌خوردند، دهقانان؛ که هر کدام قسمتی از زمین کشاورزی خود یا ارباب را زیر کشت و زرع می‌بردند. ارباب کسی بود که از مازاد تولید دهقانان بهره‌مند می‌شد و در مقابل، مسئولیت ایجاد و نگهداری سیستم آبیاری مزرعه و تأمین امنیت آن را به عهده‌داشت. بعد از حمله مغول به ایران، این نظام به تیول‌داری تغییر کرد. در نظام تیول‌داری، سرزمین ایران یک مالک بیشتر نداشت آن هم خان بزرگ بود. تمام اموال و املاک اربابان به خان بزرگ مصادره و منتقل شد. خان بزرگ برای مدتی نامعین هر ملک را به تیول خان‌های کوچک‌تر می‌سپرد و خان کوچک در مقابل این واگذاری به خان بزرگ، مالیات و در دوران جنگ و آشوب برای وی تأمین سرباز و سواران مسلح می‌کرد. ولی در سیستم تیول‌داری، خان کوچک مالک



مالیات باید عمده‌ترین منبع درآمدی دولت در اقتصاد ملی باشد. درآمد مهم دیگری که برای دولت ملی می‌توان لحاظ نمود، درآمد گمرکی است. البته درآمد گمرکی جز در دوره‌های کوتاه‌مدت و اضطراری نباید به منبع اصلی درآمد دولت تبدیل شود.

زمین محسوب نمی‌شد، بلکه زمین به امانت از طرف خان بزرگ به او و خانواده‌اش سپرده می‌شد و پس از چند سال، خانِ بزرگِ بعدی امکان داشت زمین را از خان کوچک تحویل بگیرد و به خان کوچک یا فرد محلی دیگری بسپارد. این نظام اساساً نوعی نظام رانت‌خوارانه بود. متأسفانه، بقایای فرهنگی نظام تیول‌داری هر چند گاه یک‌بار در اقتصاد ایران بازتاب پیدا می‌کند. عمدهٔ اشکال نظام تیول‌داری در این بود که به‌خاطر عدم مالکیت خان موقت، مدیریت سرمایه‌گذاری در زمین و نگهداری سیستم آبیاری با انگیزهٔ کافی همراه نبود. درحالی‌که ارباب به‌علت وابستگی فرانسلی به ملک، خودش مدیریت و نگهداری قنوات و سیستم آبیاری را به‌نحو احسن انجام می‌داد. می‌توان گفت که حتی امروز به نوعی نظام تیول‌داری در ایران به رسمیت شناخته شده‌است، چرا که در قالب این سیستم، برخی شرکت‌ها و موسسات به برخی گروه‌ها سپرده می‌شوند و به‌جای خان بزرگ، وزارتخانه دولتی نشسته است. مثال: واگذاری کارخانهٔ جوراب‌بافی استارلایت به گروهی که در دفع منافقین نقش آشکار داشتند.

دلایل کم‌توانی بخش خصوصی و چگونگی درمان آن

در بین عوام مطرح است که چون بخش خصوصی ضعیف است، نمی‌توان به‌سمت خصوصی‌سازی حرکت کرد. یکی از علل ضعیف بودن بخش خصوصی این است که از طریق قوانین دولتی اجازه داده نمی‌شود بخش خصوصی قدرت پیدا کند. نمونهٔ آن عدم محاسبه استهلاک واقعی است. انباشت سرمایه در کشور بایستی در دست شرکت‌ها و بنگاه‌های تولیدی که دارای بدنهٔ تخصصی هستند، صورت گیرد. اما قانون فعلیِ تجارت، شیوهٔ محاسبه و ذخیره‌گیری استهلاک را بر مبنای ارزش دفتریِ آن قرار داده‌است، که این ارزش دفتری در طول زمان به‌علت تورم دو رقمی، فاقد ارزش می‌گردد. در نتیجه، بنگاه‌هایی که قدمت و تجربهٔ زیادی دارند، فرسوده شده و توانایی بازسازی خود را پیدا نمی‌کنند. در عوض، سرمایهٔ آنها به‌تدریج، به‌عنوان سود شناسایی می‌شود و تحت عنوان مالیات و سود پرداختی به سهامدار از شرکت خارج می‌گردد. مثلاً بنگاهی که برای بازسازی ماشین آلات فرسودهٔ خود به ۴۰۰ میلیارد تومان نیاز دارد، ذخایر استهلاک آن چیزی حدود ۲۰ میلیارد تومان می‌باشد. یعنی این شرکت مجبور شده‌است که سرمایه خود را با فروش کالای ارزان تقدیم جامعه نماید، به‌جای اینکه انباشت سرمایه را درون خود انجام دهد، نوعی رفاه اجتماعی کاذب را با گسترش اقتصاد مصرفی در اولویت قرار داده‌است. اقتصاد مقاومتی نمی‌تواند با هزاران بنگاه ورشکسته که برای حیات خود محتاج به یارانه‌های پنهان آب و انرژی هستند، شکل بگیرد. متأسفانه، مقامات سیاسی و اقتصادی ایران توجهی به این مشکل بنیادین و خانمان‌سوز ندارند و تنها بیان می‌کنند که بخش خصوصی ایران توانایی مالی لازم برای ادارهٔ بنگاه‌های عظیم را ندارد. قاعدتاً اشاره‌ای به این نکته ندارند که مقررات وزارت دارایی رمق بخش خصوصی را تا به امروز گرفته است و فرصت بروز توانایی‌های بالقوه را به این بخش نداده‌است.

پیشینهٔ جهانی اقتصاد رانتی و اقتصاد ملی

برای بررسی این موضوع می‌توان با مثالی از اقتصاد اروپا شروع کرد. تاریخ جدید اروپا با پایان یافتن قرون وسطی آغاز شد. در آن دوران دو اتفاق اجتماعی بزرگ رخ داد؛ یکی فتح قسطنطنیه توسط سلجوقیان در سال ۱۴۵۳ میلادی و دیگری کشف آمریکا در سال ۱۴۹۲ بود. از سال ۱۵۰۰ میلادی اروپا وارد مراحل جدید اقتصادی و اجتماعی شد. از این تاریخ به بعد دو قدرت اقتصادی و دریایی بزرگ، یعنی بریتانیا و اسپانیا، متولدشدند. بریتانیا جزیره‌ای کوچک با بارندگی زیاد و جنگل‌های سرسبز و جمعیتی در حدود ۱۲ میلیون نفر بود. اسپانیا کشور بزرگی بود و از همان دوران که آمریکا را کشف کرد، شروع به گرفتن مناطق مختلف آمریکای لاتین از طریق فرستادن سرباز به مناطق مذکور و تصرف آنها کرد. اسپانیا از طریق انتقال طلای آمریکای جنوبی -که بسیار زیاد بود- به اروپا و فروش آنها به یک قدرت رانتی تبدیل شد. اما انگلیس با قطع درختان و تولید زغال چوب صنعت ذوب آهن و کشتی‌سازی خود را گسترش داد. زمین‌هایی را که بدین طریق از جنگل پاک شده‌بود، صرف تولید گندم و علوفه دامی کرد. تعداد گوسفندان به‌شدت روبه فزونی نهاد؛ به‌گونه‌ای که از کنار این دام، صنعتِ دستیِ پشم‌بافی توسعه یافت.

از طرف دیگر، استخراج آهن و قلع در آنجا انجام می‌گرفت. با کم شدن جنگل‌ها، استخراج ذغالسنگ دراین کشور آغاز شد، چرا که از آن به‌جای ذغالِ چوب برای ذوب فولاد استفاده می‌کردند. بریتانیا یک اقتصاد کاملاً داخلی داشت که در نتیجهٔ گسترش آن، صادرات پارچه پشمی و فولاد رونق خوبی یافت. درواقع، دو نوع اقتصاد یکی ملی (اقتصاد بریتانیا) و دیگری رانتی (اقتصاد اسپانیا) مقابل یکدیگر قرار گرفتند. جنگ‌های دریایی وسیعی بین این دو کشور درگرفت. در این رقابت، اسپانیای رانت‌خوار از انگلیس با اقتصاد ملی شکست خورد. از این پس، انگلیس تا زمان جنگ جهانی اول یک قدرت مسلط اقتصادی جهان بود. انگلیس به منابع داخلی خود و اقتصاد ملی تکیه داشت، اما در مقابل اسپانیا به کمک رانت ناشی از تاراج طلای مستعمرات خود یک اقتصاد کاملاً پوشالی بود. چرا که نه صنایع در آن رشد کرد و نه تولید مورد توجه قرارگرفت.

پیشینه اقتصاد ملی و رانتی در آمریکا

تاریخ دخالت آمریکا در صحنهٔ بین‌المللی به دو دوره تقسیم می‌شود؛ دوره اول: دوره‌ای که اقتصاد آمریکا بر پایه تولید انبوه کالاهای مصرفی با نازل‌ترین قیمت و فروش در بازار جهانی متکی بود. در این دوره بیشتر طبق سُنَت‌های آنگلوساکسونی رفتار کرده و دورهٔ دوم که در آن گرایش امپراطوری را مانند اسپانیا که بر رانت متکی بود، پیش گرفت. نباید چنین تعبیر شود که حکومت آمریکا از بدو تأسیس متجاوز و

زورگو بوده‌است. به‌طورمثال، در مسأله خروج ارتش شوروی از ایران، قوام‌السلطنه که یکی از بهترین سیاست‌مداران وقت شناخته می‌شد، به‌شدت مؤثر بود و کشوری که آن‌زمان برای حفظ استقلال ایران وی را کمک کرد، آمریکا بود. استقلال هند نیز مرهون فشارهای روزولت بر دولت انگلستان بود. استقلال الجزیره نیز تا حد زیادی مدیون آمریکا و فشارهای مالی بود که به دولت بدهکار فرانسه وارد آورد. بزرگ‌ترین نمونهٔ دخالت مثبت آمریکا در منطقهٔ خاورمیانه، فشار آن کشور بر دولت‌های انگلیس، فرانسه و اسرائیل بود که در زمان عبدالناصر، کانال سوئز را اشغال کرده بودند، اما مجبور به تخلیهٔ آن و به رسمیت شناختن مالکیت مصر بر این آبراهه شدند. حتی استقلال کامل پرجمعیت‌ترین کشور اسلامی جهان، اندونزی از هلند، مرهون دولت آمریکا بود که در چارچوب طرح مارشال به احیاء اقتصاد نابودشدهٔ کشورهای اروپای غربی از جمله هلند، همت گمارد.

طرح مارشال موفقیت‌آمیزترین پروژه سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم است که به بسیاری از کشورهای اروپای غربی کمک کرد تا اقتصاد خود را پس از جنگ بازسازی کنند. در جریان جنگ جهانی دوم تقریباً تمامی تأسیسات زیربنایی، ساختمان‌ها، کارخانه‌ها و صنایع کشورهای ژاپن، روسیه، هلند، انگلیس و فرانسه و بیش از همه آلمان نابود شده‌بود و قادر به بازسازی کشورهای خود نبودند. در این مقطع، آمریکا که در جریان جنگ دوم جهانی هیچ‌گاه صحنه نبرد نبود، صنایع و کارخانجاتش همچنان سرپا و در اوج تولید کالاهای مصرفی با کمترین هزینه در دنیا بودند. به‌علت خاتمه جنگ و آسیبی که کشورهای دیگر در جنگ دوم متحمل شدند، دیگر خریداری برای کالاهای آمریکایی وجودنداشت و این موضوع اقتصاد آمریکا را در آستانه رکود قرار می‌داد. در چنین شرایطی بود که آمریکا به این کشورها پیشنهاد اعطای وام‌های زیاد با بهره اندک برای خرید کالاهای مصرفی از آمریکا به‌صورت اعتباری داد. این وام‌ها صرف بازسازی کارخانجات تولید صنایع داخلی و زیرساخت‌ها در این کشورها شد. ضمن اینکه کالای مصرفی مورد نیازشان را هم از آمریکا و اکثر کالاهای غذایی و دامی را هم در مقابل اعتبار از قاره آمریکا وارد می‌کردند. درواقع، طرح مارشال یک برنامه‌ریزی بلندمدت برای خلق یک بازار توانمند برای خرید محصولات آمریکایی بود که عملاً از تسلط کمونیسم در اروپا جلوگیری می‌کرد. از طرفی، آمریکا مایل بود کالای خود را به کشورهای جهان سوم نیز صادر کند، بدون آنکه باج سنگینی به‌عنوان حقوق گمرکی به کشورهای مستعمره بپردازد. در نتیجه، فشار شدیدی در جهت آزادسازی مستعمرات کشورهای ذینفع طرح مارشال وارد آورد. در این دوره آمریکا نمادی از یک قدرت ضد استعمارگر با اقتصاد ملی بود. در آن زمان تئوری آمریکا این بود که با تکیه به اقتصاد می‌توان منافع غرب را تأمین کرد و لازم نیست که تسلط استعماری و حکومت بر کشورهای جهان سوم در دستور کار قرار گیرد. از آن‌طرف، ظرف بیست سال پس از پایان جنگ جهانی دوم، کشورهای اروپایی و ژاپن با اجرای موفقیت‌آمیز طرح مارشال بازسازی شدند و از آمریکا در تولید کالاهای مصرفی پیشی گرفتند. اینبار اما آمریکا بود که پول زیادی صرف خرید مایحتاج جنگی خود (برای جنگ ویتنام) از کشورهای طرح مارشال کرد.

جنگ ویتنام دورهٔ گذار آمریکا از مبارزه با استعمارگرایی اروپا به دوره نظامی‌گری و شروع سلطه‌جویی بر دنیا بود. در پایان جنگ ویتنام، کشورهای اروپایی مثل آلمان، فرانسه، انگلیس و همچنین ژاپن که به کمک طرح مارشال به صنایع پرقدرتی تبدیل شده‌بودند در قبال فروش کالا به آمریکا، طبق قرارداد برتن وودز (Bretton Woods)، درخواست طلب خود را به طلا کردند. مطابق قرارداد برتن وودز هر سی و پنج دلار معادل یک اونس طلا بود. اما آمریکا به‌سرعت فهمید که ذخیره طلای کافی برای پرداخت بدهی‌های خویش را ندارد. بنابراین، رییس جمهور آمریکا (نیکسون) در نامه‌ای خطاب به رییس خزانه‌داری اعلام کرد که از امروز آمریکا قرارداد برتن وودز را به‌طور یکجانبه لغو و دیگر به عرضه‌کنندگان دلار، طلا تحویل نخواهدداد. طی چندماه بعد، ارزش هر اونس طلا در بازار آزاد به چند صد دلار افزایش یافت. سال ۱۹۷۳ با شروع جنگ اعراب و اسراییل که با عبور ارتش مصر از کانال سوئز و حمله به ارتش اسراییل در صحرای سینا و عبور تانک‌های سوریه به بلندی‌های جولان برای پس گرفتن اراضی اشغالی از اسراییل آغاز شده‌بود، منجر به حمایت همه جانبه ارتش آمریکا از اسراییل و ارسال تانک‌ها و نفربرهای زرهی آمریکا به‌طور ۲۴ ساعته از طریق پل هوایی به اسراییل شد. در پاسخ به کمک‌های آمریکا به اسراییل، کشورهای عربی و از جمله عربستان، دست به تحریم نفتی آمریکا زدند، همان آمریکایی که با آسیب‌های شدید اقتصادی و اجتماعی حاصل از جنگ ویتنام دست و پنجه نرم می‌کرد. از آنجایی‌که در این زمان ارتباط دلار آمریکا با طلا قطع شده‌بود، این امر موجب اُفت ارزش دلار نسبت به ارزهای اروپایی و ین ژاپن شده‌بود و سود پرداختی حساب‌های پس‌انداز در بانک‌های آمریکا را تا رقم ۱۸ درصد بالا برد. برای جلوگیری از سقوط بیشتر دلار، دولت آمریکا و دولت عربستان تصمیم گرفتند که از آن پس در همه بازارهای جهانی، نفت فقط به دلار خرید و فروش شود. این امر بانک‌های مرکزی تمام کشورهای دنیا را مجبور کرد که برای خرید انرژی فسیلی مورد نیاز، ذخایر دلاری کافی نگه دارند. آمریکا با استفاده از قدرت نظامی خود می‌داند که اگر در هر منطقهٔ ثروتمند از دنیا که احساس خطر ایجاد کند، ثروتمندان را به‌طرف خرید دلار که پشتیبان آن نیروی عظیم جنگی آمریکاست، سوق می‌دهد. امروز، خزانه‌داری آمریکا حدود ۲۴ هزار میلیارد دلار اوراق قرضه با بهره اندک نزد مردم دنیا دارد.

از دهه هفتاد میلادی به بعد کشورهای ژاپن، فرانسه، آلمان، انگلیس و نهایتاً چین به بزرگ‌ترین کشورهای تولیدکننده کالاهای مصرفی در دنیا تبدیل شدند و آمریکا به‌خاطر جنگ در خاور دور و امکان چاپ دلار به هر میزان و پذیرفتن بدهی سنگین به کشورهای فوق تبدیل به کشوری شد که ثروتمند بود، ولی به‌جز در بخش نظامی در هیچ بخش دیگری تولیدکننده بزرگ مهمی به‌حساب نمی‌آمد.

پس با قدرت نظامی خود شروع به سلطه بر کشورهای دیگر و فروش اوراق قرضه دلاری به آنها کرد. از آن پس، کلیه مناطق ثروتمند دنیا هدف اغتشاش و سلطه نظامی آمریکا قرارگرفتند. درواقع، دوره دوم، از دهه هفتاد قرن گذشته و پس از عواقب جنگ ویتنام آغاز شد که در این دوره آمریکا روزبه‌روز به‌طرف نظامی‌گری و سرکوب نهضت‌های آزادی‌خواه کشورهای سوق‌الجیشی گرایش پیداکرد.

داستان تغییر نگرش آمریکا به‌تدریج رخ داد و کسی که احتمال وقوع آن را هشدار داده بود، آیزن‌هاور بود. وی در ژانویه ۱۹۶۱ پس از پایان دوران ریاست جمهوری در خطابه خداحافظی خود با ملت آمریکا عنوان داشت: «آمریکا به‌خاطر جنگ دوم جهانی و ادامه آن که جنگ کُره بود، مجبور شد ارتش دائمی بزرگ و مجتمع‌های نظامی - صنعتی عظیم(Military–Industrial Complex) به‌وجود آورد، هشدار می‌دهم به مردم آمریکا که جلوی سلطهٔ سیاسی و سامان یافتن این دو نیرو و در نتیجه ادغام منافع این دو را بگیرند، وگرنه آینده تاریکی برای دموکراسی و جمهوریت آمریکا رقم خواهدخورد».

اقتصادمقاومتی‌ودفاع‌ملی

در مسائل نظامی و جنگی برای دفاع از خود در مقابل غرب باید از اقتصاد مقاومتی کمک جست. به‌طورمثال، به‌جای واردات هواپیمای سوخوی روسی که قطعاً ناوگان آمریکا قدرت مقابله با آن را دارد و همچنین تدوام تأمین قطعات آن به تصمیم‌گیری اغیار وابسته است، می‌توان به هم‌پیمانان منطقه‌ای کمک کرد تا هزینهٔ تجاوز به ایران را برای متجاوز بالا ببرند. در این کار ممکن است لازم باشد مثلاً ۱۰۰ میلیون دلار کمک آموزشی یا تدارکاتی در اختیار هم‌پیمانانی نظیر لبنان، سوریه و عراق قرار گیرد تا پایداری دفاعی آنها تقویت شود، اما اگر کشور بخواهد صرفاً از طریق تسلیحات نظامی مقابل متجاوزین ناتو بایستد قطعاً ۱۰۰ میلیارد دلار هزینه هم کفاف این امر را نمی‌دهد. هم اکنون که تحریم‌ها باعث کاهش درآمد کشور شده‌است، هزینه‌های دفاع از مرزهای کشور نیز با تغییر استراتژی بسیار کاهش یافته‌است. دولت سوریه با کمک مالی اندک دولت ایران قریب به دو سال است در مقابل تهاجم وهابی‌های مورد حمایت ترکیه و قطر، همچنین سِلَفی‌های مورد حمایت عربستان که طبق طراحی ناتو و آمریکا به آدم‌کشی و اشاعهٔ جنگ شیعه و سنی دامن می‌زنند، مقاومت می‌کند. اینکه در طی جریانات سال ۱۳۸۸ گروهی به خیابان‌ها ریخته و ناآگاهانه شعار از پیش طراحی شدهٔ «نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران» سردادند، ضعف رسانه‌های گروهی و دولت ایران را در شفاف‌سازی و اقناع مردم نشان می‌دهد. چراکه اگر آنها می‌دانستند آمریکا برای جلوگیری از قدرت گرفتن کشور چین در آینده‌ای نزدیک و تبدیل آن به ابرقدرتی دیگر همچون شوروی، قصد دارد هفت کشور خاورمیانه‌ای که منابع چین را تأمین می‌کنند، تحت سلطه خود درآورد، هیچ‌گاه چنین شعاری سر نمی‌دادند.

موانع گذر از اقتصاد رانتی به اقتصاد ملی

۱

تسلط فرهنگ غلط در جامعه

فرهنگ غالب بر جامعه روشن‌فکری و بروکراسی دولتی ایران، «راه رشد غیرسرمایه‌داری» است که در هر لحظه راه را برای دخالت دولتمردان در تمام شئون اقتصاد مملکت بازگذاشته و هرگونه برنامه‌ریزی طولانی‌مدت را توسط بخش خصوصی غیرممکن می‌سازد.

۲

استفاده بی‌رویه و بی‌برنامه از منابع نفتی

استفادهٔ رانتی از گنج عظیم نفت، زمینهٔ تسلط تکنوکرات‌ها و بروکرات‌ها بر اقتصاد جامعه را میسر می‌سازد و حضور نظام بازار و نقش بخش خصوصی را به چالش می‌کشد.

۳

عدم کارایی قوانین حسابداری و مالی حاکم بر شرکت‌ها

به‌طورمثال، قانون تجارت مصوب مجلس در سال ۱۳۵۳ شمسی، امروزه کارایی خود را از دست داده‌است، اما متأسفانه همچنان استفاده می‌شود. همچنین ممانعت بنگاه‌های اقتصادی از محاسبهٔ صحیح ذخیرهٔ استهلاک، زمینهٔ ورشکستگی باتجربه‌ترین بنگاه‌های بخش خصوصی را فراهم می‌سازد.

شایان ذکر است اعداد و ارقام، به‌ویژه تاریخ‌هایی که در این گزارش ذکر شده به‌دلیل محدودیت زمانی به نقل از حافظه ذکر شده‌است. از خوانندگان گرامی خواهش دارم که کژی‌ها و کاستی‌های این گزارش را که بر مبنای تجربهٔ نویسنده نگارش شده، جهت بازنگری و اصلاح مطلب منعکس نمایند. از آنجا که نگارنده نه اقتصاددان است و نه سابقهٔ دخالت در سیاست دارد، هرگونه انتقاد و اصلاح بر این گزارش رواست.